



سناریوهای آینده نظم بین المللی بر پایه ساختار و راهبرد بازیگران

ایوب نیکونهاد^۱، زاهد غفاری هنجین^۲، عبدالرضا بیگی نیا^۳

چکیده

سیاست جهانی، پس از فروپاشی نظام دوقطبی، به مرحله نوینی از زیست خود گام نهاده است که به دلیل پیچیدگی و افزایش عدم قطعیت های محیط بین المللی، شکست یکجانبه گرایی و افول نسبی هژمونی، تنوع در کشکران رسمی و غیررسمی، چرخش های نظری، مفهومی، و معنایی در روابط بین الملل و پیدایش قدرت های نوظهور، بر آشوبناکی این محیط بیش از پیش افزوده شده است. تأمل و تفکر درباره آینده نظم بین المللی پس از سپری کردن دوران گذار به چه سویی خواهد رفت و کشورها و قدرت های نوظهور در آن چه جایگاهی خواهند داشت، به یکی از مسائل و مباحث نظری مهم در میان اندیشمندان و سیاستمداران تبدیل شده و همه کشورها، خواهان دستیابی به جایگاه مطلوب تر و سهم بیشتری برای نقش آفرینی در آینده نظام بین الملل هستند. پژوهش حاضر، در پی پاسخ گویی به این پرسش است که «براساس چشم اندازها و روایت های مطرح شده درباره آینده نظم جهانی و بر پایه همگرایی و واگرایی میان قدرت های نوظهور و سنتی نظام بین الملل، چه نظمی در آینده نظام بین الملل، از مطلوبیت بیشتری برخوردار خواهند بود؟» و «سناریوهای برتر آینده نظم بین المللی، چه سناریوهایی هستند؟» پژوهش حاضر، دارای رویکرد آینده پژوهی بوده و از روش تحلیل ساختار و راهبرد بازیگران استفاده کرده است. تجزیه و تحلیل داده ها از طریق نرم افزار مکتور انجام شده و جامعه آماری پژوهش، تعداد ۲۵ نفر از خیرگان دانشگاهی را که به صورت نمونه گیری غیر تصادفی هدفمند انتخاب شده اند، در برمی گیرد. یافته های

۱. دکتری علوم سیاسی، استادیار دانشگاه پدافند هوایی خاتم الانبیاء (ص) آجا، تهران، ایران anikunahad@gmail.com

۲. استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه شاهد تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول) z_ghafari@yahoo.com

۳. دانشیار گروه مدیریت دانشگاه شاهد تهران، تهران، ایران beyginia@gmail.com



پژوهش، بیانگر این است که اگرچه آینده نظم بین‌الملل، به دلیل پیچیدگی و سیال بودن محیط و عدم قطعیت‌های پرشمار، دچار ابهام است، اما برپایه کنشگری قدرت‌های نوظهور در تعامل و رقابت با قدرت‌های سنتی، تمایل بازیگران به وقوع نظام چندقطبی، چندمرکزی، و جهان مناطق، بیش از سایر چشم‌اندازها است.

کلیدواژه‌ها: دوران گذار، نظام بین‌الملل، قدرت‌های نوظهور، منافع و راهبرد بازیگران، سناریونویسی



Scenarios for the Future of International Order Based on the Structure and Strategy of the Actors

Ayub Nikunahad¹, Zahed Ghaffari Hashjin², Abdoreza Beiginia³

Abstract

World politics has entered a new phase of its life after the collapse of the bipolar system. Due to the complexity and increasing uncertainties of the international environment, the failure of unilateralism and the relative decline of hegemony, diversity in formal and informal actors, theoretical, conceptual and semantic differences in international relations and the emergence of emerging powers have added to the chaos of this environment. Contemplation of what the future of international order will look like after the transition period and what place countries and emerging powers will have in it is one of the most important theoretical issues and debates among scholars and politicians. All countries want to achieve a more desirable position and a greater share to play a role in the future of the international system. The present study seeks to answer the question that based on the perspectives and narratives about the future of world order and based on the convergence and divergence between the emerging and traditional powers of the international system, which disciplines will be more desirable in the future of the international system, and what are the preferred scenarios for the future of the international order?

The research has a futures research approach using the analysis of the structure and strategy of the actors and the data analysis has been done through the Maker software. The statistical population of the study includes 25 university experts who have been selected by purposive non-random sampling.

The research findings indicate that although the future of international order is ambiguous due to the complexity and fluidity of the environment and numerous uncertainties, based on the activism of emerging powers in

1. phd of political science, assistant professor of Khatam al-Anbia Air Defense University, Tehran, Iran

۲ Professor, Department of Political Science, Shahed University of Tehran (Corresponding Author)

۳ Associate Professor and Faculty Member of Shahed University of Tehran



۵۸۷

سناریوهای آینده نظم
بین‌المللی بر پایه ساختار و
راهبرد بازیگران

interacting and competing with traditional powers, the tendency of the actors indicates the emergence of a multipolar, multicenter system and world regions more than other perspectives.

Keywords: Transition period, International order, Emerging powers, Interests and strategies of actors, Screenwriting



سیاست جهانی در دوران مدرن خود پس از انعقاد قرارداد وستفالیایی ۱۶۴۸ تاکنون، دوران پرنوسانی را تجربه کرده و در این میان، چرخه‌های نظم بین‌المللی همواره در حال تغییر و تحول بوده است. این تغییر و تحول نظم، به شکل‌هایی همانند نظم پنتارشی (۱۸۸۹-۱۶۴۸) و گذر از این نظم به دوران صلح مسلح (۱۸۸۹-۱۹۱۴) و سرانجام، به وقوع جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) برای تغییر نظم جهانی حاکم بر روابط بین‌الملل منجر شد. پس از جنگ جهانی اول و عدم تغییر در نظم بین‌المللی، دوران گذار (۱۹۳۹-۱۹۱۸) در روابط بین‌الملل شکل گرفت که تا زمان وقوع جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹) ادامه یافت. پس از جنگ جهانی دوم و خارج شدن دولت‌های اروپایی از گردونه رقابت‌های نظم بین‌المللی در دوران جنگ سرد، نظم دوقطبی (۱۹۹۱-۱۹۴۵) در روابط بین‌الملل پدیدار شد؛ هرچند این نظم، کمتر از پنج دهه توانست در عرصه نظم‌سازی‌های بین‌المللی تداوم داشته باشد و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نشانه‌هایی از نظم هژمونیک آمریکایی یا به تعبیری نظم تک‌قطبی (۲۰۰۱-۱۹۹۱) پا به عرصه وجود گذاشت، اما در پی رخداد شگفتی‌ساز یازده سپتامبر، سیمای نظم بین‌المللی دوباره دچار تغییر شده و دوران گذار جدیدی در عرصه معادلات نظم بین‌المللی به وجود آمده است. در ادبیات روابط بین‌الملل، به‌طور معمول از زمان پدیدار شدن نشانه‌های زوال نظم سنتی تا شکل‌گیری یک نظم جدید را با عنوان دوران انتقالی یا دوران گذار می‌شناسند.

یکی از ویژگی‌های دوران گذار جدید، موضوع چرخش و جابه‌جایی قدرت و برآمدن قدرت‌های نوظهور در عرصه سیاست جهانی است. اگرچه نمی‌توان همه تحولات، فرایندها، تغییرات، و پدیده‌های این دوران را تنها از روزه جابه‌جایی قدرت و ظهور قدرت‌های نوظهور نگریست، بلکه شمول و دامنه تغییرات، بسیار گسترده‌تر از تغییر فرایندهای رسمی میان دولت‌ها خواهد بود؛ اما در این چشم‌انداز، به نظر می‌رسد که شرایط دوره گذار جاری، با دوره‌های دیگر متفاوت بوده و پیدایش نظم جدید جهانی می‌تواند برخلاف تمام روندهای گذشته باشد و نظام بین‌الملل بتواند به‌سوی کثرت‌گرایی، چندمرکزی، چندتمدنی، و چندمنطقه‌ای حرکت کند. این فرایند سبب می‌شود که بخشی از امتیازات قدرت‌های مستقر به قدرت‌های نوظهور یا در حال ظهور منتقل شده و با پایان برتری بی‌چون و چرا و انحصاری کنشگران غربی، نظام بین‌الملل به محیطی چندوجهی و متکثر وارد شود که در آن کنشگران غیرغربی نیز نقش‌های مهمی را در آینده نظام بین‌الملل عهده‌دار شوند.

قدرت‌های نوظهور، بر پایه سه مؤلفه قدرت داخلی، نقش‌آفرینی درون نظم‌های منطقه‌ای، و بازیگری



هوشمندانه در محیط بین‌المللی در راستای دستیابی به جایگاه بهتر و حتی برتر در آینده‌نظم بین‌المللی به ایفای نقش می‌پردازند. لازمه‌نقش‌آفرینی درست در عرصه‌معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی، داشتن بینش راهبردی و درک سناریویی از تحولات در حال‌ظهور جهانی است تا کنشگران بتوانند با شناخت درست و اصولی خود و محیط‌نظام بین‌الملل، جهت‌گیری‌های اصولی، قاعده‌مند، و همسو با منافع و اهداف حیاتی کشور خود را در زمینه‌سیاست خارجی درپیش بگیرند. پژوهش حاضر در پی پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست که «برپایه‌چشم‌اندازها و روایت‌های موجود درباره‌آینده‌نظم جهانی و براساس همگرایی و واگرایی میان قدرت‌های نوظهور و سنتی نظام بین‌الملل درباره‌روایت‌ها، چه نظم‌هایی در آینده‌نظام بین‌الملل از مطلوبیت بیشتری برخوردار خواهند بود؟» و «سناریوهای مرجح آینده‌نظم بین‌المللی چه سناریوهایی هستند؟» پرسش فرعی پژوهش نیز این است که «نظم‌های مطلوب موردنظر ایران در آینده‌نظام بین‌الملل برپایه‌این چشم‌اندازها دربرگیرنده‌کدام روایت است؟» جامعه‌آماري پژوهش را تعداد ۲۵ نفر از خبرگان دانشگاهی (استادان روابط بین‌الملل در دانشگاه‌های تهران، علامه طباطبایی، شهید بهشتی، تربیت مدرس، خوارزمی، امام صادق، و دانشگاه عالی دفاع و امنیت ملی) تشکیل داده است که به‌صورت نمونه‌گیری غیرتصادفی هدفمند انتخاب شده‌اند و به پرسش‌نامه‌های ماتریس بازیگر بازیگر و بازیگر اهداف پاسخ داده‌اند. از آنجا که پژوهش حاضر، دارای رویکرد آینده‌پژوهی است، پس از گردآوری پرسش‌نامه‌ها، با استفاده از روش تحلیل ساختار و راهبرد بازیگران و بهره‌گیری از نرم‌افزار مکتور، در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌ها برآمده است.

۱. پیشینه پژوهش

سلیمان‌پور و مولایی (۱۳۹۲) در پژوهشی با عنوان «قدرت‌های نوظهور در دوران گذار نظام بین‌الملل»، به موضوع قدرت‌یابی قدرت‌های نوظهور در دو سطح منطقه‌ای و جهانی پرداخته و در قالب قدرت‌های نوظهور گروه بریکس، ویژگی‌ها، چشم‌اندازها، و آثار جهانی قدرت‌یابی آن‌ها بر نظام بین‌الملل در حال‌تحول را بررسی کرده‌اند. یافته‌های پژوهش یادشده بیانگر این است که قدرت‌های نوظهور در قالب ساختارها و گروه‌بندی‌هایی مانند بریکس، دی‌هشت، ای‌هفت و... با وجود چالش‌ها و موانع ملی، منطقه‌ای، و بین‌المللی موجود می‌توانند از طریق هویت‌سازی بین‌المللی و کسب جایگاه برجسته در اقتصاد بین‌الملل و سیاست جهانی، زمینه‌های لازم را برای جابه‌جایی تدریجی قدرت و بازتوزیع نقش و نفوذ در نظام بین‌الملل به‌دست آورند.

طباطبایی و بهرامی (۱۳۹۷) در مقاله پژوهشی خود با عنوان «تداوم دوران گذار در نظام بین‌الملل» بر این

نظر بوده‌اند که تحول و دگرگونی و پدیدار شدن شکل‌های گوناگون نظم در نظام بین‌الملل، یکی از ویژگی‌های تاریخی این محیط بوده است و تحول در دو بعد اصلی ساختار و هنجار، سنگ‌بنای تحول در نظام جهانی به‌شمار می‌آید که اگر دچار تحول شوند، نظام بین‌الملل نیز دگرگون خواهد شد. دلیل تغییر نظام چندقطبی به دوقطبی نیز تغییر در دو اصل یادشده بوده است، ولی باوجود این، علت فرایندی شدن و طولانی شدن دوران گذار پس از سال ۱۹۹۱ را تحول در یک بعد از نظام بین‌الملل (بعد هنجاری) می‌دانند و نتیجه می‌گیرند که بعد ساختاری نظام بین‌الملل به دلیل برقراری توازن هسته‌ای بین دو بازیگر سیستم‌ساز، به‌گونه‌ای جدی دچار تحول نشده و همین عامل، دوران گذار فعلی را طولانی کرده است.

ظریف و همکاران (۱۳۹۶) در کتابی با عنوان «دوران گذار روابط بین‌الملل در جهان پساغربی»، ماهیت نظام بین‌الملل مدرن را بررسی کرده و زوال نظام دوقطبی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ را آغاز دوران گذار در نظام بین‌الملل کنونی دانسته‌اند؛ دورانی که در آن، جهانی شدن موضوعات گوناگون (سیاست، اقتصاد، حقوق، و امنیت) سبب تغییر مفهومی در حوزه منافع ملی، تغییر در سرمشق‌های نظری روابط بین‌الملل، و تغییرات هنجاری در سیاست بین‌الملل شده است. نویسندگان پژوهش یادشده با بحث از جابه‌جایی قدرت در نظام بین‌الملل، کاهش نسبی قدرت کنشگران سنتی، و افزایش قدرت کنشگران نوظهور، پیامدهای چرخش قدرت بر نظام بین‌الملل را بررسی کرده‌اند که مرکزیت‌زدایی از ژئوپلیتیک آتلانتیک‌محور و اهمیت‌یابی دوباره منطقه‌گرایی، از جمله این پیامدها است. به نظر نویسندگان، روندهای کلان دوران گذار، بیانگر این است که چرخش پساغربی در روابط بین‌الملل آغاز شده است.

زکریا (۲۰۱۴) در کتاب «جهان پساآمریکایی»، به تفصیل درباره فرایند توزیع قدرت در جهان معاصر بحث کرده است. این پژوهش که بیشتر به تبیین ویژگی‌های تحولات در عرصه جهانی در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی می‌پردازد، ظهور قدرت‌های اقتصادی‌ای مانند چین، هند، و برزیل را از جمله تغییرات مهم در ساختار نظام بین‌الملل می‌داند که عرصه را برای آمریکا تنگ‌تر کرده‌اند. وی با بیان اینکه این قدرت‌ها با استفاده از منابع داخلی در تعامل با محیط بیرونی، ضمن کسب قدرت اقتصادی، به امتیازخواهی‌های سیاسی روی آورده‌اند و قصد ندارند از سهم خود از کیک قدرت جهانی چشم‌پوشی کنند، این پدیده نوظهور را «خیزش دیگران» می‌نامد. نویسنده پژوهش یادشده بر این نظر بوده است که آمریکا در دوره پساچنگ‌سرد، در مقایسه با رقبای راهبردی خود، دچار افول نسبی شده است و راه‌حلی را برای بهبود نسبی وضعیت آمریکا، مانند روی آوردن این کشور به چندجانبه‌گرایی و پذیرش محدودیت‌های ساختاری، توصیه می‌کند.





جرویس و همکاران (۲۰۱۷) در کتابی با عنوان «جهانِ همچنانِ غربی؟» که در قالب مجموعه مقالاتی از صاحب‌نظران برجسته روابط بین‌الملل چاپ شده است، سه موضوع مهم یکجانبه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی، و آینده‌نظم بین‌المللی را بررسی کرده است. از جمله پرسش‌های اصلی‌ای که نویسندگان مطرح کرده و به‌فراخور آن‌ها، فصل‌های کتاب را تدوین کرده‌اند، می‌توان به این موارد اشاره کرد که «افول قدرت غرب برای تسلط بر نظم جهانی، همراه با کاهش نسبی قدرت ایالات متحده و کنار گذاشتن آن از نقش رهبری جهانی، تاچه‌حد ناشی از ناکارآمدی نظم موجود است؟» «چه چشم‌اندازی را می‌توان برای آینده منطقه‌گرایی در جهان قائل بود؟» «مهم‌ترین سناریوهای پیش‌رو در حوزه منطقه‌گرایی کدام است؟» «این مسئله تاچه‌میزان بر شرایط غلبه اقدامات یکجانبه‌گرایانه یا چندجانبه‌گرایانه در نظام بین‌الملل تأثیرگذار خواهد بود؟» به‌نظر نویسندگان این کتاب، افول نسبی ایالات متحده آمریکا، بحران‌های داخلی اتحادیه اروپا، ادغام اقتصادهای درحال‌ظهور کشورهای بریکس، و پراکندگی قدرت با رخ‌نمایی بازیگران غیردولتی، همگی عناصر مهمی به‌شمار می‌آیند که وجود آن‌ها، نیازمند ایده‌پردازی جدیدی از قوانین بازی جهانی است. در این بستر متکثر و درحال‌تغییر، بازیگران اصلی نظام بین‌الملل، روایت‌های گوناگونی ارائه داده‌اند که منطقه‌گرایی یا جهان‌مناطق، قوی‌ترین آن‌ها است.

امانوئل والرشتاین (۲۰۰۷) در مقاله‌ای با عنوان «افول پرشتاب: ظهور وضعیت چندقطبی»، با بررسی وضعیت هژمونی آمریکا در سه دوره زمانی ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰، ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۱، و ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۷، بر این نظر است که در دوره نخست، ایالات متحده با وجود رویارویی با چالش اتحاد جماهیر شوروی، همچنان یگانه‌قدرت صنعتی و مولدترین و کارآمدترین تولیدکننده در اقتصاد جهان بود که می‌توان این دوره را دوره سلطه بی‌چون‌وچرای ایالات متحده بر نظام جهانی نامید. به‌نظر والرشتاین، چهار تغییر بالقوه، شامل افزایش قدرت اقتصادی دولت‌های اروپایی و ژاپن با کمک‌های ایالات متحده در میانه دهه ۱۹۶۰، شکل‌گیری جنبش‌های ستیزه‌جو و انقلاب‌های ضدسلطه در دهه ۱۹۷۰، دستیابی کشورهایمانند هند و پاکستان به سلاح اتمی، و برقراری «توازن وحشت» و گسترش رقابت‌های اقتصادی ایالات متحده، ژاپن، و اروپا، و شکست ایالات متحده در نهاده‌سازی نئولیبرالیسم اقتصادی و مفهوم بازار آزاد، از جمله مؤلفه‌ها و نقاط عطفی بوده‌اند که به شکل‌گیری و پدیدار شدن احتمالی وضعیت چندقطبی در نظام جهانی آینده کمک کرده‌اند. به‌نظر نویسنده، شکست ایالات متحده آمریکا در قدرت‌نمایی در خاورمیانه و در جنگ‌های عراق و افغانستان، اوضاع را وخیم‌تر کرده و به یک رسوایی تبدیل شده است؛ زیرا، محدودیت‌های شدید قدرت نظامی ایالات متحده، آشکار شده و این ماجراجویی پرهزینه، افول تدریجی را به افولی پرشتاب تبدیل

کرده است.

استفان والت (۲۰۱۱) در مقاله «پایان عصر آمریکایی» بر این نظر است که با اینکه عده‌ای دوران پس از جنگ جهانی دوم را دوران نظم دوقطبی می‌نامند، اما این شرایط دوقطبی، نامتوازن بوده و برتری کامل، با ایالات متحده بود؛ زیرا، پس از جنگ جهانی دوم، اقتصاد ایالات متحده تقریباً نیمی از تولید ناخالص جهانی را تولید می‌کرد و افزون بر شبکه‌سازی، از مجموعه‌ای وفادار و قدرتمند از متحدان در نزدیکی رقیب خود، یعنی شوروی، برخوردار بود. همچنین، ایالات متحده با دارا بودن قوی‌ترین نیروی دریایی و هوایی جهان، تا مدتی انحصار سلاح اتمی را نیز در اختیار داشت و توانست اقتصادهای محلی بسیاری از کشورها را بر مبنای نظریه‌های اقتصاد بازار شکل دهد. اگرچه مواردی مانند انقلاب کوبا و انقلاب ایران، برخلاف خواست سیاستمداران آمریکایی پیش رفت، اما هیچ‌گاه جایگاه این کشور به مخاطره نیفتاد. به نظر والت، فروپاشی شوروی، از یک سو، نادرترین فرصت را برای شکل دهی به نظم مطلوب در اختیار ایالات متحده قرار داد و از سوی دیگر، سبب غفلت آن‌ها از ظهور مراکز قدرت جدید، از جمله چین، هند، برزیل، و ترکیه شد. ظهور قدرت‌های جدید، عمر کوتاه دوره تک‌قطبی را به پایان نزدیک می‌کند و نتیجه، یا یک رقابت دوقطبی چینی-آمریکایی، یا نوعی نظام چندقطبی متشکل از چند قدرت بزرگ نابرابر خواهد بود که ایالات متحده، قدرتمندترین آن‌ها باقی خواهد ماند، ولی از دامنه رهبری همه‌جانبه آن کاسته شده و این کاهش قدرت، همچنان ادامه خواهد داشت. در ادامه، والت با برشمردن مشکلات داخلی و سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا برای حفظ هژمونی همه‌جانبه خود، بر این نکته تأکید کرده است که آمریکا به جای تلاش برای اینکه در همه‌جا، کشوری قدرتمند باشد، باید دریابد که چگونه در مکان‌هایی که اهمیت دارند، قدرت بی‌چون و چرا باشد. ایالات متحده باید بر ایجاد موازنه قدرت در مناطقی که از اهمیت بالاتری برخوردارند (مانند اروپا، کشورهای اوراسیا، و خلیج فارس)، تمرکز کند و متحدانی را برگزیند که توان برقراری توازن قدرت در راستای دستیابی به منافع ایالات متحده را داشته باشند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

۱-۲. روند تکاملی نظام بین‌الملل مدرن
نظام بین‌الملل مدرن، که نقطه آغاز آن را به معاهده وستفالی ۱۶۴۸ نسبت داده‌اند و عمدتاً ویژگی آشکار اروپامدارانه‌ای دارد، متناسب با شرایط و تحولات تاریخی، نوسان‌ها، فرازونشیب‌ها، و چرخش‌های گوناگونی را تجربه کرده و در طول چهار سده اخیر، شاهد جابه‌جایی نظم‌های بین‌المللی در چارچوب سنت و روایت کلان وستفالیایی بوده است. در هیچ برهه‌ای، مناسبات و موازنه قدرت در نظام بین‌الملل،





روند یکسان و یکنواختی نداشته است. اگرچه تحولات پرشماری سبب تکامل نظام بین‌الملل مدرن شده‌اند، اما برپایهٔ چرخش‌های سیاست جهانی، از ابتدای سدهٔ هفدهم تا پایان سدهٔ بیستم، با توجه به روندهای کلان و دوره‌بندی‌های زمانی، در قالب چهار دورهٔ اصلی قابل دسته‌بندی است.

دورهٔ نخست نظام بین‌الملل مدرن در این دسته‌بندی، از معاهدهٔ وستفالی ۱۶۴۸ تا انقلاب فرانسه ۱۷۸۹ را دربر می‌گیرد که دولت‌های اروپایی، سعی در شکل‌دهی تدریجی به نظم دیپلماتیک، حقوقی، و اقتصادی در قالب کلیدواژهٔ مدرنیته و حاکمیت قرائت اروپامدارانه از مسائل داشته‌اند. شکل‌گیری نظم پنتارشسی با حضور پنج قدرت اروپایی، ویژگی نظم عملی این برهه از نظام بین‌الملل به‌شمار می‌آید (Zarif & et.al, 2017, 36-37).

دومین دورهٔ نظام بین‌الملل مدرن، دربرگیرندهٔ دورهٔ زمانی رخداد انقلاب فرانسه تا زمان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ است. ویژگی اصلی این دورهٔ نظام بین‌الملل، برجسته شدن ایدئولوژی ناسیونالیسم در راستای پیشبرد فرایند دولت‌ملت‌سازی و همچنین، ظهور ایدئولوژی‌هایی مانند فاشیسم بود که سعی داشت نظم بین‌المللی موردنظر خود را بر نظام بین‌الملل حاکم کند. اگرچه در این دوره، بازیگران اصلی نظام بین‌الملل با محوریت قدرت‌های اروپایی، تلاش‌های زیادی برای تغییر نظم بین‌المللی انجام دادند، اما شکل‌گیری نظام مبتنی بر موازنهٔ قوا پس از کنگرهٔ وین، نظم اصلی را در این برههٔ زمانی شکل داده بود (Buzan and Lawson, 2013, 67-80).

سومین دورهٔ نظام بین‌الملل، از وقوع جنگ جهانی تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱-۱۹۴۵) را دربر می‌گیرد. کنفرانس‌های تهران ۱۹۴۳، کنفرانس یالتا در سال ۱۹۴۵، و پوتسدام در سال ۱۹۴۵، زمینه‌های گذر از نظم بین‌الملل پیشین و شکل‌دهی به نظم جدید را در قالب نظام دوقطبی فراهم کرده بود. افول قدرت‌های سنتی اروپایی و مرکزیت‌زدایی از روابط بین‌الملل اروپامدارانه، کم‌رنگ شدن آتلانتیک به‌عنوان کانون جاذبهٔ سیاست جهانی، قلمروخواهی و گسترش حوزهٔ نفوذ، بازدارندگی هسته‌ای، مسابقهٔ تسلیحاتی، پیدایش نهادهای اقتصادی-تجاری و پولی و مالی جهانی، از جمله ویژگی‌های این دوران به‌شمار می‌آیند (Tony, 2005, 241-278).

چهارمین دورهٔ نظام بین‌الملل مدرن، از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱) شروع شده و با وجود تحولات زیادی که نظام بین‌الملل تاکنون تجربه کرده است، هنوز نظم خاصی نتوانسته است بر نظام جهانی چیره شود. در این دوران، از یک سو، کشمکش قدرت‌های سنتی و نوظهور و حتی قدرت‌های ملی برای کسب جایگاه برتر در آیندهٔ نظام بین‌الملل در جریان است و از سوی دیگر، نظام بین‌الملل، تنوع و تکثر در

بازیگران، وابستگی متقابل اقتصادی، تنوع گفتمانی، پیچیدگی و عدم قطعیت‌های محیط، و اهمیت یافتن مؤلفه فرهنگ و سیاست فرهنگی در قالب جنبش‌های اجتماعی جدید جهانی را تجربه می‌کند. در واقع، نظام بین‌الملل در شرایط فعلی، به‌حدی دچار عدم قطعیت و پیچیدگی است که عده‌ای از این شرایط با عنوان لبه آشوب یاد کرده‌اند (Ghasemi, 2020, 141-142) که ممکن است هر شکلی از نظم در آینده نظام بین‌الملل پدیدار شود.

شکل شماره (۱). روند تکامل نظام بین‌الملل مدرن پس از قرارداد وستفالی



منبع: نگارندگان

۲-۲. دوران گذار در نظام بین‌الملل

دوران گذار جدید در نظام بین‌الملل که پس از جنگ سرد شروع شده و همچنان ادامه دارد، دارای ویژگی‌های خاصی است که در ادامه به‌طور خلاصه بررسی شده است. نخستین ویژگی دوران گذار در نظام بین‌الملل جدید، «استقلال‌گرایی کشورهای تحت نفوذ» است. ایالات متحده آمریکا در عصر پسادوقطبی سیاست جهانی، در راستای تثبیت و تحکیم موقعیت نظامی و اقتصادی بی‌رقیب خود در نظام بین‌الملل، در قالب شکل‌دهی به نظم تک‌قطبی و یکجانبه‌گرایی، بسیار تلاش کرده است. در عین حال، کشورهای دیگر حوزه نفوذ ابرقدرت‌ها، به‌دلیل فروپاشی یکی از قطب‌های قدرت، با وجود دشواری‌های امنیتی، از نوعی حس مستقل شدن برخوردار شده‌اند. دومین ویژگی دوران گذار فعلی، «جهانی‌شدن و وابستگی متقابل» است. در جهان بدون مرز که اقتصاد به یکی از مبانی اصلی قدرت تبدیل شده است، دولت‌ها نیز برای دستیابی به منافع خود، به‌جای ابزارهای نظامی از ابزارهای تجاری بهره می‌برند (Luttwak, 1990, 17-23). از جمله پیامدهای جهانی‌شدن و وابستگی متقابل می‌توان به وابسته‌تر شدن دولت‌ها به یکدیگر، فشرده‌تر شدن تعاملات فرامرزی، افزایش نقش سازمان‌های غیردولتی و بین‌دولتی در پیشبرد سیاست جهانی، شتاب گرفتن ارتباطات، جهانی‌شدن تجارت، جهانی‌شدن اقتصاد، فرسایش مرزها، مطرح‌شدن دستورکارهای جهانی به‌جای دستورکارهای منطقه‌ای و ملی، و... اشاره کرد (Rosenberg, 2005, 72-74). در عرصه سیاست بین‌الملل، دو کلان‌مفهوم جهانی‌شدن و وابستگی متقابل، افزون‌بر تنوع و



تکنربخشی به کنشگران نظام بین‌الملل، با تأثیرپذیری از پیشران رشد فناوری، سبب رواج دیپلماسی عمومی و فرهنگی مجازی و برجسته شدن مسائلی مانند دموکراسی خواهی، مهاجرت، رفاه اقتصادی، کمیابی منابع طبیعی، بحران زیست‌محیطی، مسائل اجتماعی، و... شده‌اند.

سومین ویژگی دوران گذار جدید، «تنوع در الگوهای جهانی اقتصاد، حقوق، و امنیت بین‌الملل» است. اگرچه نظم اقتصادی بین‌الملل، بر سرمایه‌داری لیبرال‌محور استوار شده است، اما اقتصاد جهانی در دوران گذار فعلی در حوزه‌های جغرافیایی غربی و غیرغربی از الگوها و روایت‌های متفاوتی از سرمایه‌داری، مانند نولبرالیسم آمریکایی، اقتصاد دولت رفاه‌محور اروپایی، سرمایه‌داری اقتدارگرای چینی، و... پیروی می‌کند. در این میان، تداوم الگوی کشورهای مرکز-پیرامون، ظهور مراکز جدید ثروت، مانند آسیای جنوب شرقی و خلیج فارس، و تلاش برای حفظ امنیت انرژی و خطوط مواصلاتی تجاری، به‌عنوان پیشران اصلی اقتصاد سرمایه‌داری و سرانجام، جابه‌جایی تدریجی و آرام مراکز ثروت و قدرت و اهمیت یافتن آسیا و اقیانوس آرام در مناسبات اقتصاد بین‌الملل، از جمله پیامدهای جهانی شدن اقتصاد بین‌الملل در دوران گذار جدید به‌شمار می‌آیند (Zarif et.al, 2017, 71-74). حوزه‌های حقوق بین‌الملل نیز در دوران گذار جدید، اگرچه بیش‌ازپیش متنوع و گسترده شده و فراتر از معاهدات و کنوانسیون‌های دوره‌های پیشین، موضوعات حقوق اقتصادی بین‌المللی، حقوق کیفری بین‌الملل، حقوق محیط‌زیست، و... را دربر گرفته است، اما با توجه به دگرگونی‌های محیط بین‌الملل و پیچیدگی‌های روزافزون آن، به‌نظر می‌رسد که ساختار پیشین و سفتالیایی حقوق بین‌الملل برای مفصل‌بندی و فهم معنایی تعاملات جهانی ناکافی بوده و حقوق بین‌الملل ناچار است خود را بیش‌ازپیش با فرایند جهانی شدن هماهنگ کند. در حوزه امنیت و چگونگی تأمین آن نیز در این دوران، تغییرات بنیادینی در نگاه دولت‌محور سنتی به امنیت رخ داده و فراوانی کنشگران و تنوع منافع، بر پیچیدگی امنیت بین‌الملل افزوده است. امنیت، تنها محدود به چارچوب‌های سرزمینی دولت‌ها نیست، بلکه با ارائه یک تعریف گسترده از آن، امروزه موضوعات و تهدیدهای فراملی جدیدی مانند تروریسم، امنیت زیست‌محیطی، امنیت انسانی، امنیت غذایی، و... را نیز دربر می‌گیرد (Sheihan, 2009, 80-100).

چهارمین ویژگی دوران گذار جدید، «تحول مفهومی در ادبیات روابط بین‌الملل» است. با اینکه مفاهیم و واژگان پیشین (مانند دولت-ملت، قدرت، حاکمیت، منافع ملی، و...) همچنان در این دوران کاربرد دارند، اما به‌دلیل ماهیت سیال و متغیر نظام بین‌الملل، این مفاهیم نظری نیز مانند حوزه‌های دیگر، نوعی دوران گذار را تجربه می‌کنند. تحول در مفهوم حاکمیت و به‌چالش کشیده شدن عنصر و مؤلفه انحصاری آن و

احتمال شکل دهی به حکمرانی چندسطحی فراسوی سنت وستفالیایی در میان کنشگران اروپایی و بازسازی حکمرانی با نگرشی نو (Osiander, 2001, 55)، اقتدارگیزی دولت‌ها (در فقدان یک یا دو قدرت برتر یا حکومت جهانی) و دشواری برقراری نظم در این شرایط، تلاش برای جایگزینی متخصصان غیرحاکمیتی به جای حاکمیت‌ها برای رویارویی با موضوعات و دستورکارهای جهانی (Ilgen, 2003, 14)، تحول در مفهوم قدرت و اهمیت یافتن مؤلفه‌های دیگری مانند قدرت هنجاری، دیپلماتیک، قدرت رسانه‌ای، قدرت شبکه‌های اجتماعی، قدرت نرم، و... همسو با منبع نظامی قدرت، تحول در مفهوم منافع ملی و محیط و ابزارهای تحقق آن و تعقیب آن در فراسوی مرزها و معادلات جهانی، ارزیابی دوباره نقش و موقعیت بین‌المللی هر بازیگر از خود به دلیل تغییر آرایش نظم جهانی، و... (Burchill, 2005, 70-85)، از جمله تحولات مفهومی در نظام بین‌الملل در دوران گذار پس از پایان جنگ سرد به شمار می‌آیند.

پنجمین ویژگی دوران گذار جدید، «چرخش نظری در روابط بین‌الملل» است. نابسندگی و بحران ناکارآمدی و نارسایی نظریه‌های روابط بین‌الملل در فهم تحولات زمانه به دلیل تمرکز آن‌ها بر پایداری نظم دوقطبی، طرح انتقادهایی از این نظریه‌ها به سبب گرایش بیشتر به مفهوم «ثبات» در نظام بین‌الملل به جای شناسایی عوامل «تغییر»، تغییر و تحول چشمگیر در مفهوم روابط بین‌الملل و جایگزین شدن مفهوم سیاست جهانی به جای آن (Smith, 2000, 374-402)، به چالش کشیده شدن مفاهیم جهان غربی و مرکزیت‌زدایی از قرائت غربی و اروپامدارانه از امر بین‌المللی، پیدایش رهیافت‌های بدیل یا رقیب سنت‌های نظری پیشین روابط بین‌الملل در چارچوب پست‌مدرنیسم و... از جمله مهم‌ترین نشانه‌های چرخش نظری در دوران گذار جدید به شمار می‌آیند (Tickner and Waever, 2009, 17-23).

ششمین ویژگی دوران گذار جدید در نظام بین‌الملل، «چرخش معنایی در روابط بین‌الملل» است. قدرت‌نمایی دین و به چالش کشیدن ادبیات سکولار نهادینه شده در روابط بین‌الملل، بازگشت دین به حوزه عمومی و سیاست بین‌الملل و افزایش نقش آن در معادلات بین‌المللی، احیای جهانی امر دینی و بازگشت ادیان به صحنه بین‌المللی و حرکت به سوی سیاست بین‌الملل پس‌اسکولار، طرح دوباره نسبت اخلاق با سیاست بین‌الملل پس از یک دوره بی‌اعتنایی به آن و احیای نظریه‌های هنجاری (Hutchings, 2007, 15-25)، بازگشت مسائل فرهنگی و تمدنی به کانون معادلات سیاسی، اهمیت یافتن هویت و سیاست هویتی در سیاست بین‌الملل هویت‌محور (Martin & patrick, 2007, 30-50) و... از جمله نشانه‌های چرخش معنایی در روابط بین‌الملل دوران گذار است.

هفتمین ویژگی دوران گذار جدید در نظام بین‌الملل، «جابه‌جایی قدرت در نظام بین‌الملل» است که طی



آن، انحصار کنشگری قدرت‌های بزرگ به پایان رسیده و سیاست جهانی به قدرت‌های بزرگ محدود نمی‌شود. از نشانه‌های این جابه‌جایی قدرت در بعد جغرافیایی، می‌توان به افول نسبی هژمونی‌گرایی و افول تدریجی موقعیت حوزه‌ اقیانوس اطلس شمالی، به‌عنوان مهم‌ترین کانون قدرت و نفوذ در روابط بین‌الملل، چرخش نسبی و آرام قدرت در عرصه اقتصاد سیاسی بین‌الملل از حوزه آتلانتیک و غرب جغرافیایی به حوزه پاسیفیک و شرق جغرافیایی (Shaw, et.al, 2007, 27-28)، گسترش منازعات فرایند جابه‌جایی قدرت به عرصه مناطق و رقابت‌های نظم منطقه‌ای، اهمیت‌یابی دوباره منطقه‌گرایی در جغرافیای قدرت و رواج اصطلاح جهان مناطق و نظم جهانی چندمنطقه‌ای (Hurrell, 2007, 127-146)، از نشانه‌های این جابه‌جایی قدرت در نظام بین‌الملل در حال‌گذار به‌شمار می‌آیند.

اگرچه بسیاری از صاحب‌نظران مکتب ایدئالیسم و لیبرالیسم، با نگاهی خوش‌بینانه به تحولات دوران‌گذار در نظام بین‌الملل، به طرح مفهوم حکمرانی جهانی به‌معنای جهان به‌هم‌پیوسته و شبکه‌ای‌شده در چارچوب نهادها و سازمان‌های بین‌المللی پرداخته‌اند (Weiss, 2009, 253-271)، اما بر سر امکان یا امتناع مفهوم حکمرانی جهانی، میان لیبرال‌ها به‌عنوان پیشگامان این ایده و واقع‌گرایان، به‌عنوان منتقدان آن، بحث و جدل‌هایی وجود دارد. به‌نظر لیبرال‌ها، حکمرانی جهانی، به‌عنوان یک مفهوم نوظهور در ادبیات بین‌المللی دوران‌گذار، بر شیوه متمایزی از سازمان‌دهی به سیاست جهانی به دورانی دلالت دارد که شاخص اصلی آن، پیوستگی و وابستگی متقابل میان کنشگران ملی، فراملی، و جهانی و کارگزاران، نهادها، و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است که ناگزیرند در رویارویی با چالش‌های جهانی مشترک و نوظهور، سیاست‌های همکاری‌جویانه‌ای را دنبال کنند (Wolf, 2001, 187-190) (با این استدلال که مشکلات جهانی، راه‌حل‌های جهانی را می‌طلبد).

۳-۲. قدرت‌های نوظهور در نظام بین‌الملل

پایان جنگ سرد و تحول برداشت از قدرت در نظام بین‌الملل، با توجه به خلأ قدرت در مناطق مهم جهانی، سبب شد که قدرت‌های منطقه‌ای از استقلال عمل بیشتر و نقش برجسته‌تری در سیاست بین‌الملل برخوردار شوند. مفهوم قدرت‌های نوظهور در کنار مفاهیمی مانند قدرت‌های منطقه‌ای یا قدرت‌های میانه، از جمله این مفاهیم در عرصه ادبیات نظری روابط بین‌الملل است که مفهوم قدرت نوظهور، بسامد بیشتر و گسترده‌تری در ادبیات سیاسی و اقتصاد بین‌المللی دارد. هرچند هنوز بر سر کاربرد این مفهوم و تمایز آن از دو مفهوم پیشین (قدرت منطقه‌ای و قدرت میانه)، اجماع مشخص و معینی شکل نگرفته است (Soleimanpour and Ebadollah, 2013, 12).

در چارچوب نظریه رئالیستی نظام بین‌الملل، بازیگران سنتی این محیط با تمرکز بر سیاست قدرت‌محور، در راستای اتخاذ سیاست موازنه قدرت و مهار این قدرت‌های نوظهور تلاش می‌کنند؛ زیرا به نظر آن‌ها، قدرت‌های نوظهور با ارزش‌ها و هنجارهای بنیادین غربی، همسویی کاملی ندارند و به همین سبب لازم است که تا پیش از پذیرش هنجارهای نظام جهانی قوام یافته فعلی، در حاشیه حکمرانی جهانی باقی بمانند. در مقابل، لیبرال‌ها نگرش متفاوتی به قدرت‌های نوظهور دارند و در چارچوب وابستگی متقابل و تقسیم کار جهانی بر این نظرند که تعامل با آن‌ها می‌تواند به نهادهای سازنده‌ی نظم موجود کمک بسزایی کند (Ikenberry, 2008, 87).

در یک تعریف نسبی می‌توان گفت، قدرت‌های نوظهور، قدرت‌هایی هستند که با تکیه بر توانمندی‌های اقتصادی بالقوه و سهم در حال افزایش خود در اقتصاد جهانی و برخورداری از ظرفیت‌های مناسب و منابع قدرت، از نظم فعلی بین‌المللی ناراضی بوده و با شکل‌دهی به بلوک‌های قدرت، ائتلاف‌های منطقه‌ای، و سازمان‌های منطقه‌ای، خواهان انباشت قدرت و تأثیرگذاری بر آینده نظام بین‌المللی هستند. گرایش به منطقه‌گرایی و گسترش نهادها و سازمان‌های منطقه‌ای موجب شده است که مفهوم منطقه، نقش بنیادینی را در شکل‌دهی به نظم جهانی آینده به‌عهده بگیرد و کشورها از ابزار سیاست منطقه‌ای خود برای پیشبرد سیاست بین‌المللی و دستیابی به مطلوبیت، بیشترین بهره را ببرند. رواج اصطلاحات و مفاهیمی مانند «جهان مناطق» و «نظم جهانی چندمنطقه‌ای» در ادبیات روابط بین‌الملل، برآمده از این روندها است (Nolte, 2010, 36).

با وجود همه تحولاتی که در ابعاد گوناگون نظام بین‌الملل در دوران گذار جدید روی داده است، توزیع موقعیت‌های بین‌المللی در این ساختار حکمرانی جهانی، همچنان به نفع قدرت‌های سنتی است و این قدرت‌های سنتی، هیچ علاقه‌ای به تغییر وضع موجود و از دست دادن موقعیت دیرینه و تثبیت‌شده خود در نظام بین‌الملل کنونی ندارند. نهادهای بین‌المللی نیز با وجود بازیگران نوظهور در محیط جدید، تمایلی به نمایندگی منظومه جدید قدرت و الزامات پذیرش نظم جدید در حال ظهور از خود نشان نداده‌اند. شورای امنیت، گروه هفت، صندوق بین‌المللی پول، و بسیاری دیگر از نهادهای بین‌المللی، بیانگر انحصارگرایی نظم پیشین و مقاومت قدرت‌های سنتی در برابر تغییرات هستند که هنوز نتوانسته‌اند کارکرد و عملکرد خود را با روندها و رویدادهای نوظهور جهانی هماهنگ کنند. با وجود این، قدرت‌های نوظهور، با شکل‌دادن به ائتلاف‌ها و نهادسازی‌های موازی برای پیشبرد اهداف و منافع خود در عرصه اقتصاد و سیاست جهانی و ایجاد اصلاحات و تغییراتی در آرایش نهادی نظام بین‌الملل بسیار تلاش کرده‌اند که تأسیس گروه بیست (متشکل از قدرت‌های سنتی نظام بین‌الملل و قدرت‌های نوظهور)، گروه بریکس، گروه E7، سازمان



همکاری شانگهای، دی‌هشت و... از جمله این سازمان‌ها بوده‌اند. براساس پژوهش‌های انجام‌شده، افزون‌بر اعضای بریکس، کشورهایمانند جمهوری اسلامی ایران، مکزیک، نیجریه، ترکیه، اندونزی، کره جنوبی، مالزی، و... در رده‌های بعدی فهرست قدرت‌های درحال‌ظهور قرار دارند (Soleimanpour & Ebadollah, 2013, 27-29).

نکته قابل‌تأمل این است که مجموع قدرت‌های درحال‌ظهور در نظام بین‌الملل فعلی، همگی به جهان جنوب و کشورهای درحال‌توسعه، یعنی مناطق و حوزه‌های جغرافیایی غیرغربی تعلق دارند. پیوند این کشورها با یکدیگر و شکل‌گیری همکاری‌های جنوب-جنوب سبب می‌شود که قدرت‌های نوظهور، افزون‌بر اهداف اقتصادی و تجاری، بتوانند از همگرایی‌های سیاسی شکل‌گرفته برای پیشبرد اهداف بین‌المللی و بهبود جایگاه و موقعیت خود در نهادهای اقتصادی و جهانی استفاده کنند؛ بنابراین، یکی از متغیرهای مهم آینده‌نظم بین‌المللی در دوران گذار، نحوه‌تعامل، واگرایی، یا همگرایی قدرت‌های سنتی نظام بین‌الملل با قدرت‌های نوظهور خواهد بود که می‌تواند به نظام بین‌الملل آینده شکل دهد (Hurrell, 2006, 2). شاید یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مشترک مبانی نظری قدرت‌های نوظهور را بتوان دیدگاه تجدیدنظرطلبانه نسبی همه آن‌ها به مسئله توزیع قدرت، نفوذ، و نظم حاکم بر نظام بین‌الملل دانست؛ زیرا، قدرت‌های نوظهور به‌پشتوانه قدرت اقتصادی و گاهی معنایی خود، هریک به‌میزانی و با دیدگاه خاصی، از وضع موجود در نظام بین‌الملل و شیوه توزیع قدرت و نقش و نفوذ در آن، ناخرسند هستند و در رهگذر نوسانات و جابه‌جایی قدرت و افول هژمونی و نظم قطبی، به نقش‌آفرینی متناسب با وزن اقتصادی و نفوذ ژئوپلیتیکی خود می‌اندیشند. باوجود نگاه تجدیدنظرطلبانه نسبی قدرت‌های نوظهور به مسئله توزیع قدرت، نفوذ، و نظم حاکم بر نظام بین‌الملل، بسیاری از آن‌ها هنوز نتوانسته‌اند موضع قطعی خود را درباره‌نظم فعلی مستقر بین‌المللی اتخاذ کنند و دیدگاه‌های آن‌ها در میان دو گزینه تجدیدنظرطلبی و حفظ وضع موجود، همچنان در نوسان است.

۲-۴. چشم‌انداز نظری آینده‌دوران گذار در نظام بین‌الملل

بررسی و توصیف نظری چشم‌انداز دوران گذار فعلی، براساس اینکه روندها، رویدادها، و اقدام‌های این برهه نظام بین‌المللی، به خلق چه تصاویری از آینده‌نظام بین‌المللی منجر خواهد شد، به یکی از موضوعات مهم مباحثه‌ها و مناظره‌های سیاست جهانی امروز تبدیل شده است. بسیاری از این تصویرسازی‌ها و روایت‌ها، از مؤلفه‌های پرشماری مانند اثرگذاری و اثرپذیری از توزیع قدرت، نقش قدرت‌های بزرگ، ساختار منافع و راهبرد بازیگران برای آینده‌نظم بین‌المللی، اصالت حفظ وضع موجود یا تغییر آن،



هنجارگرایی، جغرافیاگرایی، توان اقتصادی برای تغییر، و... تأثیر می‌پذیرند. در ادامه، فارغ از دو نظم تجربه‌شده دوقطبی و تک‌قطبی کوتاه‌مدت آمریکایی، چشم‌اندازها و روایت‌های دیگر نظم بین‌المللی بررسی شده‌اند.

۲-۴-۱. جهان چندقطبی

باور به این گزاره که جهان پساجنگ سرد، جهانی «چندقطبی» است، یکی از چشم‌اندازهای نظری آینده نظم بین‌المللی به‌شمار می‌آید که در مقابل تلاش‌های آمریکا برای رسمیت بخشیدن به خوانش نظم بین‌المللی تک‌قطبی قرار می‌گیرد. قدرت‌گیری شتابان قدرت‌های نوظهور، بحران مالی و اقتصادی جهان غرب (۲۰۰۸)، افول نسبی هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل و اذعان به پذیرش نقش محدودتر این کشور نسبت به گذشته در تحولات جهانی، پایان یافتن انحصار دولت‌ملت‌ها در معادلات قدرت و تنوع کنشگران و پرشمار شدن مراکز قدرت به‌ویژه در حوزه اقتصاد بین‌الملل، افزایش تأثیرگذاری قدرت معنایی، فرهنگی و گفتمانی و... از جمله دلایل غلبه روایت نظام بین‌المللی چندقطبی به‌شمار می‌آیند.

۲-۴-۲. جهان بدون قطب

دومین روایت از جهان در حال گذار و نظم بین‌المللی آینده، خوانش «جهان بدون قطب» ریچارد هاس است. استدلال هاس درباره این نگرش درباره جهان آینده، بر برخورداری قدرت‌های رقیب ایالات متحده آمریکا از حدود نیمی از جمعیت جهانی و بیش از ۶۰ درصد از تولید ناخالص جهانی، خارج شدن کنشگری در نظام بین‌الملل از انحصار دولت‌ها و نقش آفرینی روزافزون گروه‌های شبه‌نظامی، سازمان‌های منطقه‌ای، شرکت‌های چندملیتی، رسانه‌های جهانی، جنبش‌ها و احزاب سیاسی، سازمان‌های تروریستی، و... در تحولات جهانی استوار است؛ شرایطی که سبب شده است، در کنار جهانی شدن و تقویت جریان‌های فرامرزی (در راستای تضعیف نظم مبتنی بر قطبیت)، برتری آمریکا افزون‌بر حوزه مالی در حوزه‌های دیگری مانند کارایی نظامی و دیپلماسی و مدیریت بحران‌های جهانی نیز دچار چالش شود و به روابط بین‌الملل و جهان بدون قطب نیز مشروعیت ببخشید (Haass, 2008, 44-56).

۲-۴-۳. جهان چندمرکزی

سومین تصویر از آینده نظم بین‌المللی پس از دوران گذار، مبتنی بر نظریه «جهان چندمرکزی» است. کاپچان با تأکید بر مفهوم مدرنیته و نقش آن در شکل‌دهی به نظام بین‌الملل اروپامحور سنتی و تأثیر همین مفهوم بر آینده نظم بین‌المللی دوران گذار فعلی، بر این نظر است که عصر غربی نظام بین‌الملل، به دلیل جابه‌جایی قدرت از غرب، روبه‌پایان بوده و در عصر جدید پیش‌رو هیچ کشور، منطقه، یا الگوی سیاسی‌ای



بر نظم جهانی، سلطه و غلبه نخواهد داشت. جهان آینده، به هیچ کشوری تعلق ندارد، بلکه از آن همه کشورهای خواهد بود؛ جهانی برخوردار از روایت‌های نظم ملی و بین‌المللی و متنوع که در سطح جهانی با همدیگر، رقابت یا همزیستی خواهند داشت و جهان به‌هم‌وابسته برای نخستین بار در تاریخ، بدون مرکز جاذبه خواهد بود. این روایت که بر تضعیف قدرت مادی و عقیدتی غرب برای تحمیل الگوی موردنظر خود بر نظم جهانی استوار است، بر این نظر است که در این چرخش جهانی، قدرت، در حال انتشار و سیاست، در حال متنوع‌تر شدن است و نظام بین‌الملل به موزاییکی از ملت‌ها شبیه شده است که در آن، هر یک از دولت‌ها راه خود را برای دستیابی به نوسازی می‌پیمایند؛ زیرا، الگوهای چینی، ایرانی، روسی، و ترکی شهابتی به الگوهای غربی ندارند و غرب، ناگزیر است انطباق‌پذیری بیشتری در پذیرش ارزش‌ها و نهادهای سیاسی پرشمار موجود، از خود نشان دهد (Kupchan, 2012, 65-66).

۲-۴-۴. جهان بدون غرب

این تصویر که بیشتر جنبه توصیفی سیاست‌گذارانه به قدرت‌های سنتی دارد تا با آگاهی از ضرورت هماهنگی با روندها و رویدادها، واقعیت‌ها، و موقعیت‌های نوظهور، دچار غافلگیری نشوند، بر این پیش‌فرض استوار است که نظریه‌های سنتی روابط بین‌الملل در برآورد و ارزیابی وضعیت آینده نظم جهانی در حال ظهور، ناتوان هستند و قدرت‌های نوظهور نه در چالش با نظم جهانی آمریکامحور قرار می‌گیرند و نه در راستای همگرایی با آن عمل می‌کنند، بلکه در صدد گذار از این وضعیت و ساختن جهان بدون غرب برمی‌آیند؛ زیرا، این قدرت‌ها در پی کاهش وابستگی به قدرت‌های سنتی و افزایش پیوندهای میان خود در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، و امنیتی خواهند بود و با درپیش گرفتن مسیری متفاوت، نظام بین‌الملل موازی را شکل خواهند داد که فرجام آن، بی‌اهمیت کردن غرب خواهد بود (Weber, et.al, 2007, 22-30).

۲-۴-۵. جهان مناطق

پنجمین روایت از چشم‌انداز نظری آینده نظام بین‌المللی پس از دوران گذار، «جهان مناطق» یا «نظم جهانی چندمنطقه‌ای» است که بر پایه همگرایی و واگرایی قدرت‌های نوظهور در مسائل اقتصاد بین‌الملل، وزن ژئوپلیتیکی آن‌ها در معادلات قدرت، منزلت‌طلبی آن‌ها در نظام بین‌الملل به دلیل قرار گرفتن طولانی‌مدت در حاشیه نظام بین‌الملل غربی، قدرت معنایی، هنجاری، و انتقادی آن‌ها در رویارویی با سیاست جهانی شکل خواهد گرفت. تصور بر این است که رقابت و منازعه دو طیف قدرت‌های سنتی نظام بین‌الملل و قدرت‌های نوظهور، سبب شکل‌گیری نوعی از نظم جدید جهانی خواهد شد که در آن، الگوهای همکاری



مناطق به چشم‌انداز کلان نظم بین‌الملل رسمیت خواهند بخشید -210 (Ghavam & Bahrami, 2020, 250).

شکل شماره (۲). چشم‌انداز و روایت‌های نظری از نظم آینده نظام بین‌الملل



منبع: نگارندگان

۳. روش‌شناسی تحقیق

نظریه بازی‌ها و تحلیل بازیگر که از علوم ریاضی به حوزه روشی علوم انسانی وارد شده است، پس از تکامل تدریجی خود توانسته است به یک چارچوب قابل‌اعتنا در مسائل علوم انسانی و مطالعات راهبردی تبدیل شود و به مرور زمان، در بسیاری از زمینه‌های دیگر، از جمله در روانشناسی، جامعه‌شناسی، سیاست، جنگ، و... کاربرد پیدا کرد (یگانگی دست‌گردی، ۱۳۸۹، ۱۳۴). می‌توان نظریه بازی‌ها را یک الگوی ریاضیاتی دانست که درصدد فهم منازعه و همکاری میان بازیگران برپایه الگوهای کمی و نمونه‌های فرضی است و می‌تواند در شرایط پیچیده دنیای امروز، سبب ساده‌سازی مفاهیم و فهم موضوعات اساسی در رویارویی با آن‌ها شود (Asadi, 2014, 180).

یکی از جدیدترین رویکردها در نظریه بازی‌ها، روش تحلیل ساختار و راهبرد بازیگران است که میشل گوده و همکارانش (۱۹۹۰-۱۹۸۹) ارائه داده‌اند. گوده در نوشته‌های خود با هدف برقراری ارتباط بین



مدیریت راهبردی و طراحی سناریو، دست به ابتکار و ارائه روش‌هایی مانند تحلیل ساختار و راهبرد بازیگران (مکتور) یا تحلیل اثرات متقاطع (میک‌مک) زده است. این روش‌ها با شناسایی و تبیین روابط بین متغیرها و بازیگران، به ارائه دورنماها و طراحی سناریوهایی برای موضوع مورد مطالعه کمک می‌کنند (Godet, 2006, 122). این رویکرد که در چارچوب نظریه سیستمی قرار دارد، سیستم مورد بررسی را به عنوان یک بازی میان مشارکت کنندگان گوناگون، صورت‌بندی می‌کند تا با سنجیدن همگرایی و واگرایی میان این بازیگران در مسائل کلیدی، آن‌ها بتوانند بر دستاوردهای سیستم در راستای منافع مورد نظر خود تأثیرگذار باشند (Benahan, 2003, 3). در این روش، دو هدف اصلی دنبال می‌شود. هدف نخست، طبقه‌بندی بازیگران بر پایه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری نسبی آن‌ها از یکدیگر است که با ارائه داده‌های مربوط و با ترسیم ماتریس اثرات مستقیم بازیگران به دست می‌آید. هدف دوم این روش، شناسایی و کشف موضع هر یک از بازیگران در مورد اهداف، اولویت‌ها، و مسائل کلیدی است که از طریق یک ماتریس دویخشی (که عناصر سطری و ستونی آن با یکدیگر متفاوت است) انجام می‌شود (Godet and Durance, 2011, 69-74). برای پیاده‌سازی روش تحلیل ساختار و راهبرد، بازیگران باید از شش مرحله اصلی و عملیاتی، به ترتیب زیر، گذر کنند.

مرحله نخست، شناسایی بازیگران مؤثر بر محیط در زمینه مسئله مورد نظر از طریق برگزاری مصاحبه‌های دلفی و پنل خبرگانی به کمک یک پرسش‌نامه بازی یا از طریق پیمایش‌های محیطی و متن‌ها و مقاله‌ها و گزارش‌های راهبردی در دسترس است. در این پژوهش، بازیگران در دو طیف قدرت‌های سنتی و قدرت‌های نوظهور در نظام بین‌الملل در چارچوب گروه بیست، جی هشت، بریکس ای هفت، و... شناسایی شده‌اند؛ «پیمایش محیطی متون» که برای صحت‌سنجی آن در پرسش‌نامه اولیه، از خبرگان مشارکت‌کننده نیز خواسته شد تا دیدگاه‌های خود را درباره بازیگران اعلام کنند؛

مرحله دوم، شناسایی متغیرهای کلیدی یا تعیین اهداف بازیگران است که برای دستیابی به آن، از سه روش بهره‌گیری از دیدگاه‌های آشکار هر بازیگر درباره موضوع و مسئله مورد بررسی، بهره‌گیری از دیدگاه‌های متخصصان درباره منافع آن بازیگر به صورت پنل‌های خبرگی، مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته، یا مراجعه به آن دسته از نظریه‌های تثبیت‌شده کارشناسان است که در آثار علمی و مجامع جهانی پذیرفته شده‌اند (در پژوهش حاضر از چشم‌اندازهای نظری نظام بین‌الملل آینده و دو نظم تجربه‌شده دوقطبی و تک‌قطبی استفاده شده و دیدگاه‌های خبرگان نیز در راستای تأیید این نظم‌ها دریافت شد)؛

سومین مرحله انجام این روش، تشکیل ماتریس بازیگران-بازیگران است. در این ماتریس، تأثیر بازیگران

ستون عمودی (A) تأثیرگذار بر ستون افقی (B) تأثیرپذیر، با هدف آشکارسازی روابط میان بازیگران سنجیده می‌شود. در ماتریس یادشده، روابط یک بازیگر (A) با خود آن بازیگر (A) در ستون افقی، «صفر» در نظر گرفته می‌شود. چنانچه برنامه‌ها، راهبردها، و اهداف بازیگر تأثیرگذار (A) بر بازیگر تأثیرپذیر (B) تأثیری نداشته باشد نیز عدد «صفر» به ماتریس اختصاص داده خواهد شد. اگر تأثیرگذاری بازیگر نخست (A) بر فعالیت‌ها و برنامه‌های بازیگر دوم (B) تداخل ایجاد کند و این تداخل در سطح محدودی باشد، عدد «۱» در ماتریس اختصاص داده می‌شود. اگر فعالیت‌ها، برنامه‌ها، و سیاست‌های بازیگر تأثیرگذار (A)، سیاست‌های بازیگر تأثیرپذیر در ماتریس (B) را به‌خطر اندازد، عدد «۲» قرار داده می‌شود. در حالت دیگر، چنانچه بازیگر (A) بتواند مأموریت یا راهبردهای یک بازیگر دیگر (B) را تهدید کند، عدد «۳» در ماتریس قرار داده می‌شود و در شدیدترین حالت، اگر بازیگر تأثیرگذار (A) بتواند هستی یک بازیگر دیگر (B) را تهدید کند و به‌خطر اندازد، در چنین حالتی، عدد «۴» در ماتریس اختصاص داده می‌شود. تحلیل این ماتریس می‌تواند افزون بر مشخص کردن نقاط قوت و ضعف و میزان نفوذ یا وابستگی هریک از بازیگران، احتمال وقوع رقابت یا نزاع‌های جدی میان بازیگران را نشان دهد.

مرحله چهارم انجام این روش، تشکیل ماتریس بازیگران و اهداف است که برای تشکیل این ماتریس، بازیگران در سطرها و هریک از اهداف، راهبردها، اولویت‌ها، یا مسائل، در ستون‌ها قرار می‌گیرند. هر بازیگر می‌تواند سه موضع گوناگون در برابر راهبردها و منافعی که در ستون‌ها آمده‌اند، داشته باشد. چنانچه بازیگر با سیاست و راهبرد و منافع ترسیم‌شده موافق باشد، عدد «۱» در ماتریس و در ارتباط با آن هدف قرار داده می‌شود و اگر بازیگر با هدف موردنظر مخالف باشد، عدد «-۱» در آن ستون قرار داده می‌شود و در صورتی که بازیگر درباره منافع و راهبرد ترسیم‌شده بی‌طرف باشد، عدد «صفر» قرار داده می‌شود. با تشکیل این ماتریس می‌توان امکان ائتلاف یا وقوع کشمکش میان بازیگران بر سر مسئله یا هدف ترسیم‌شده را شناسایی کرد. همچنین، امکان اولویت‌بندی اهداف هریک از بازیگران براساس ماتریس ترسیم‌شده نیز وجود دارد (Godet, 2003, 164-171).

مرحله پنجم انجام این روش، ورود داده‌ها به نرم‌افزار مکتور است که برای محاسبه پرسش‌نامه‌های روش تحلیل ساختار و راهبرد بازیگران طراحی شده است و مرحله نهایی آن نیز پردازش و گرفتن خروجی از نرم‌افزار است. خروجی‌های نرم‌افزار دربردارنده جدول‌ها، نمودارها، و شکل‌های گرافیکی پرشماری است که نیازمند تجزیه و تحلیل دقیق و دریافت نتیجه‌گیری‌های علمی خواهد بود (Glenn & Gordon, 2015, 353).

۴. تحلیل داده‌ها

۴-۱. اثرگذاری و اثرپذیری بازیگران

معیار شناسایی بازیگران برپایه کنشگری قدرت‌های سنتی نظام بین‌الملل (در قالب گروه بیست و جی هشت) و قدرت‌های نوظهور (در قالب کشورهای عضو بریکس، کشورهای موسوم به E7) و همچنین، گزارش‌های معتبر مؤسسه‌های بین‌المللی (مانند مؤسسه مکنزی که ایران و برخی دیگر از کشورها را در ردیف قدرت‌های نوظهور نظام بین‌الملل قرار می‌دهد) بوده است. برای اطمینان از شناسایی بازیگران در این قالب، پرسش‌نامه اولیه، تهیه و از خبرگان خواسته شد تا دیدگاه‌های خود را درباره بازیگران سنتی و نوظهور نظام بین‌الملل ارائه دهند. پس از شناسایی بازیگران با تهیه ماتریسی برپایه الگوی نرم‌افزار مکتور، از خبرگان خواسته شد تا همگرایی و واگرایی بین بازیگران را برپایه تأثیرگذاری بازیگران بر یکدیگر مشخص کنند. روال کار، تجمیع دیدگاه‌های خبرگان به این صورت است که میانگین فراوانی دیدگاه‌های خبرگان به صورت یک عدد رُند در محیط نرم‌افزاری به کار می‌رود. در جدول شماره (۱) ماتریس دیدگاه‌های خبرگان درباره نظم آینده محیط بین‌المللی مشخص شده است.

در جدول شماره (۱) که برپایه میانگین دیدگاه‌های کارشناسان تنظیم شده است، اثرگذاری هر بازیگر بر بازیگران دیگر (عمودی بر افقی) از چپ به راست مشخص شده است. اگر هدف اثرگذاری را در چارچوب فعالیت‌ها، برنامه‌ها، و راهبردهای بازیگران تعریف کنیم، عدد «۰» به منزله عدم ارتباط، عدد «۱» اثرگذاری و تداخل اندک، عدد «۲» به منزله به‌مخاطره انداختن، عدد «۳» تهدید کردن، و عدد «۴» دارای توان تخریب موجودیت و هستی بازیگر است.

در ماتریس جدول شماره (۲) دیدگاه هر یک از بازیگران برپایه نظرات خبرگانی درباره اهداف هفت‌گانه (چشم‌اندازهای نظم آینده بین‌المللی) نشان داده شده است. عدد «۱» به منزله این است که بازیگر با راهبرد ارائه‌شده کاملاً موافق است، عدد «۰» به منزله خنثی بودن دیدگاه‌های بازیگر درباره راهبرد یادشده است و عدد «۱-» به معنای این است که بازیگر با راهبرد ارائه‌شده کاملاً مخالف است.



جدول شماره (۱). ماتریس اثرگذاری و اثرپذیری بازیگران بر پایه دیدگاه‌های خبرگان

MDI	آمریکا	روسیه	چین	انگلیس	آلمان	فرانسه	هند	برزیل	مکزیک	آفریقای جنوبی	ایتالیا	کانادا	ژاپن	ترکیه	اندونزی	ایران
آمریکا	۰	۳	۳	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۳
روسیه	۳	۰	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۲	۳	۳	۳	۲
چین	۳	۳	۰	۳	۳	۳	۳	۳	۲	۳	۳	۲	۴	۳	۳	۲
انگلیس	۲	۲	۲	۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
آلمان	۱	۱	۱	۲	۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱
فرانسه	۱	۲	۱	۲	۲	۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
هند	۱	۱	۲	۲	۱	۱	۰	۱	۱	۲	۱	۱	۲	۱	۱	۱
برزیل	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
مکزیک	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
آفریقای جنوبی	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱
ایتالیا	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱
کانادا	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱
ژاپن	۱	۱	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۰	۱	۱	۱
ترکیه	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱
اندونزی	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱
ایران	۲	۲	۱	۲	۱	۱	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۲	۱	۰

© LIPSOR EPITA MACTOR



۶۰۷

سناریوهای آینده نظم
بین‌المللی بر پایه ساختار و
راهبرد بازیگران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جدول شماره (۲). ماتریس بازیگران نسبت به اهداف و چشم اندازهای تعریف شده (از ۱ تا -۱)

MAO	جهان مناطق / جهان چندمنطقه ای	جهان بدون غرب	جهان بدون قطب	جهان چپه مرکزی	جهان چند قطبی	بازگشت به نظم دو قطبی	نظم تک قطبی ایزومرفی آمریکایی
آمریکا	-۱	-۱	-۱	-۱	-۱	-۱	۱
روسیه	-۱	۱	-۱	-۱	-۱	۱	-۱
چین	۱	۱	-۱	-۱	۱	-۱	-۱
انگلیس	-۱	-۱	-۱	-۱	-۱	-۱	۱
آلمان	-۱	-۱	-۱	۱	۱	-۱	-۱
فرانسه	-۱	-۱	-۱	-۱	۱	-۱	-۱
هند	۱	-۱	۱	۱	۱	-۱	-۱
برزیل	۱	-۱	۱	۱	۱	-۱	-۱
مکزیک	۱	-۱	۱	۱	۱	-۱	-۱
آفریقای جنوبی	۱	-۱	۱	۱	۱	-۱	-۱
ایتالیا	-۱	-۱	-۱	۱	۱	-۱	-۱
کانادا	-۱	-۱	-۱	-۱	-۱	-۱	۱
ژاپن	۱	-۱	۱	۱	۱	-۱	-۱
ترکیه	۱	-۱	۱	۱	۱	-۱	-۱
اندونزی	۱	-۱	۱	۱	۱	-۱	-۱
ایران	۱	۱	۱	۱	۱	-۱	-۱

© LIPSOR-EPTA-MACTOR



۶۰۸

پژوهش نامه ایرانی
سیاست بین الملل،
سال ۱۲، شماره ۱، شماره
پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان
۱۴۰۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جدول شماره (۳). ماتریس تأثیر مستقیم و غیرمستقیم بازیگران بر یکدیگر

MMDII	آمریکا	روسیه	چین	انگلیس	آلمان	فرانسه	هند	برزیل	مکزیک	آفریقای جنوبی	ایتالیا	کانادا	ژاپن	ترکیه	اندونزی	ایران	IMAXi
آمریکا	۰	۳	۳	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۲	۵۷
روسیه	۳	۰	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۴۵
چین	۳	۳	۰	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۴	۳	۳	۳	۴۶
انگلیس	۲	۲	۲	۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۳۰
آلمان	۲	۲	۲	۲	۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۳۰
فرانسه	۲	۲	۲	۲	۲	۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۳۰
هند	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۳۰
برزیل	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱۶
مکزیک	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱۵
آفریقای جنوبی	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱۵
ایتالیا	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱۵
کانادا	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱۵
ژاپن	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۰	۲	۲	۲	۳۰
ترکیه	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱۵
اندونزی	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱۵
ایران	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۰	۳۰
DMAXi	۲۵	۲۵	۲۵	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۸	۲۹	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۶	۴۳۴

© LIPSOR EPITA-MACTOR

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

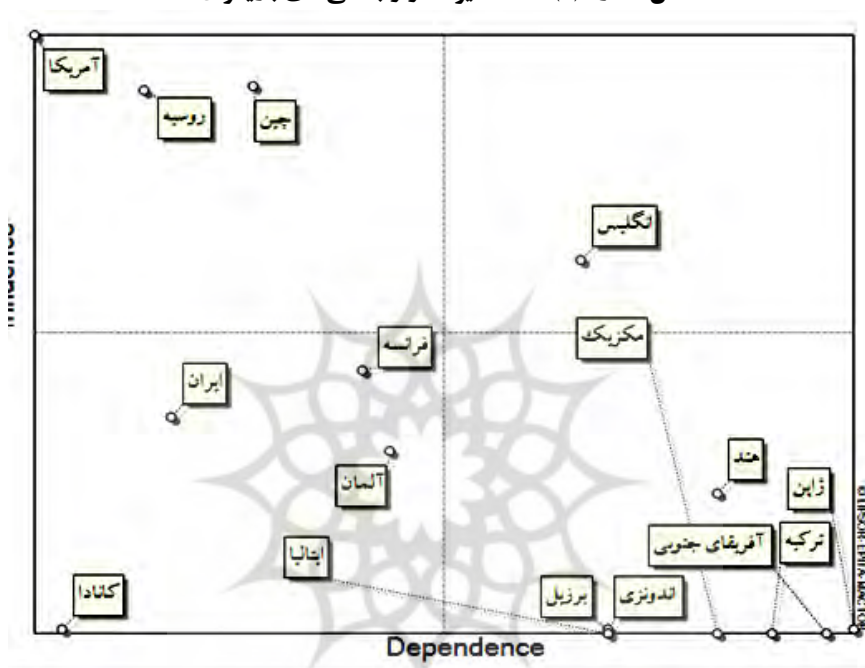
ماتریس جدول شماره (۳) بر پایه همگرایی و واگرایی بین بازیگران از طریق محاسبه نرم‌افزاری بر مبنای دیدگاه‌های خبرگان به دست آمده است. ماتریس IMAXi نشان‌دهنده مجموع اثرگذاری بازیگر بر بازیگران دیگر و ماتریس DMAXi، بیانگر اثرپذیری بازیگر از بازیگران دیگر است. داده‌های ماتریس نشان می‌دهد که سه بازیگر (آمریکا، چین، و روسیه) دارای بیشترین اثرگذاری و کمترین اثرپذیری در ایفای نقش در محیط بین‌المللی هستند.

تحلیل داده‌های نرم‌افزاری برگرفته از دیدگاه‌های خبرگان بیانگر این است که در محیط تأثیرگذاری بر نظم بین‌المللی آینده جهانی، همچنان سه کشور آمریکا، روسیه، و چین، بازیگران اصلی تأثیرگذار به‌شمار می‌آیند. در مرحله بعد، بازیگران سنتی اروپایی، مانند انگلیس، فرانسه، آلمان، و تاحدودی کانادا بر نظم بین‌المللی تأثیر می‌گذارند. جمهوری اسلامی ایران نیز به دلیل تضادهای ساختاری و هویتی با نظام بین‌الملل



و بازیگران سنتی آن و نیز تعریف متفاوتی که از منافع ملی، فارغ از سود و زیان، دارد، در زمره این دسته از بازیگران قرار می‌گیرد. بازیگران دیگر و قدرت‌های نوظهور با وجود جاه‌طلبی‌هایی که برای کسب جایگاه بهتر در نظام بین‌الملل دارند، یا توان لازم را برای اثرگذاری بر محیط بین‌المللی ندارند یا در صورت توانمندی، به گونه‌ای آشکار، اصرار یا اراده چندانی برای تغییر نظم در شرایط فعلی از خود بروز نمی‌دهند. در واقع، بازیگران سردرگمی هستند که هنوز نتوانسته‌اند نسبت خود را با راهبردهای آینده‌نظم بین‌المللی مشخص کنند. در شکل شماره (۳) محور اثرگذاری و اثرپذیری بازیگران شکل دهنده به نظم آینده بین‌المللی ارائه شده است.

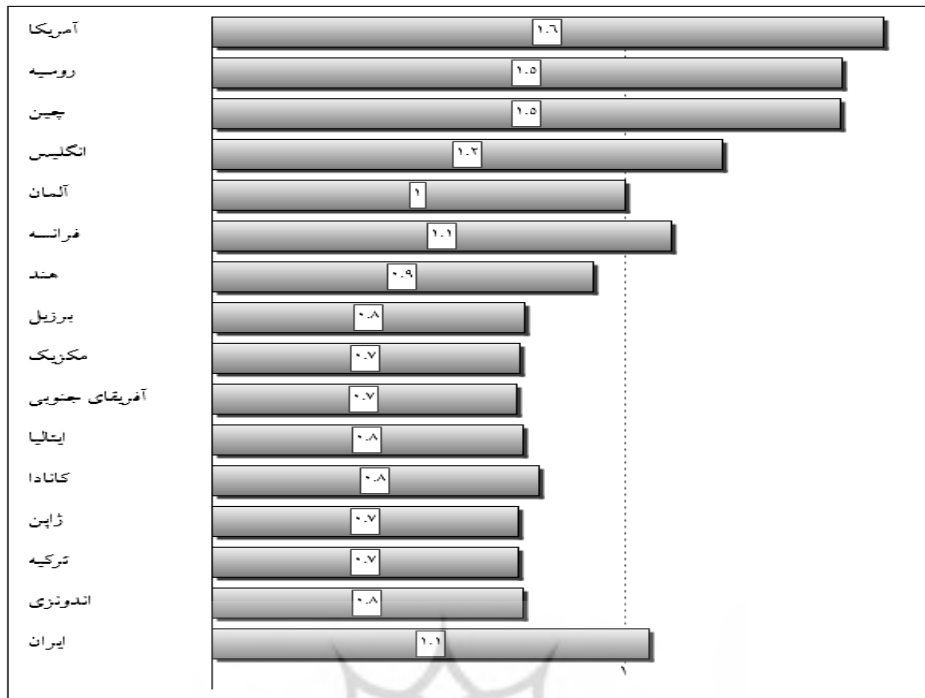
شکل شماره (۳). نقشه تأثیرات و وابستگی‌های بازیگران



منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که لازم است در بررسی نرم‌افزاری داده‌های به‌دست آمده تجزیه و تحلیل شود، بیشترین توان نقش‌آفرینی بازیگران به صورت مجموعه‌ای از تأثیرات مستقیم، غیرمستقیم، و بازخورد به‌دست آمده از تعامل هریک از آنها در مجموع است. در شکل شماره (۴) در قالب گرافیک، بیشترین توان بازیگران برای نقش‌آفرینی و اصرار برای حفظ یا تغییر نظم بین‌المللی نمایش داده شده است.

شکل شماره (۴). بیشترین توان هر بازیگر به صورت مجموعی نسبت به بازیگران دیگر



منبع: داده‌های برگرفته از نرم افزار

۴-۲. تحلیل منافع و اهداف بازیگران

در مرحله بعد، پس از شناسایی و تشریح موقعیت و توان اثرگذاری و اثرپذیری بازیگران در زمینه مسائل نظام بین‌الملل در ارتباط با یکدیگر، اهداف بازیگران با تکیه بر خروجی داده‌های نرم‌افزار مکتور بررسی شده است. برپایه محاسبات انجام‌شده خودکار نرم‌افزار مکتور، موضع هر یک از بازیگران درباره چشم‌اندازهای آینده نظام بین‌الملل به دو صورت موافق و مخالف دیده می‌شود. بازیگرانی که درباره چشم‌اندازها و روایت‌های تعریف‌شده نظام بین‌المللی، نظر موافقی دارند، در شکل‌های نمودار با نشانه مثبت، و بازیگرانی که موضع آن‌ها با اهداف و راهبردهای مشخص شده مخالف است، با نشانه منفی مشخص شده‌اند. نکته مهم این است که در نسبت‌سنجی مواضع بازیگران درباره راهبردها در داده‌های خروجی نرم‌افزار، از مؤلفه میزان تأثیرگذاری آن‌ها بر تحولات بین‌المللی در بخش نخست، به‌طور خودکار محاسبه شده است.

نخستین چشم‌انداز و روایت بررسی شده از نظم بین‌المللی، حاکمیت نظم تک‌قطبی بر مبنای هژمونی و

خوانش آمریکایی از نظام بین‌الملل است. در شکل شماره (۵) موضع بازیگران بر پایه محاسبات انجام‌شده نمایش داده شده است.

شکل شماره (۵). ارزیابی نظر بازیگران درباره چشم‌انداز تک‌قطبی نظام بین‌الملل



منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

همان‌گونه که در شکل شماره (۳) مشاهده می‌شود، بسیاری از بازیگران سنتی و قدرت‌های نوظهور، مخالف نظم تک‌قطبی بر مبنای روایت هژمونی آمریکایی بوده‌اند. در مقابل، ایالات متحده آمریکا و شرکای راهبردی آن مانند انگلیس، کانادا، و ژاپن، نظر مثبتی درباره این چشم‌انداز نظم بین‌المللی دارند و به نظر می‌رسد، بر این نظرنند که در قالب این نظم، بهتر می‌توانند منافع خود را تأمین کنند. قدرت و نفوذ ایالات متحده آمریکا و انگلیس برای تأثیرگذاری بر فعالیت‌ها، برنامه‌ها، و راهبردهای بازیگران دیگر، سبب شده است که این روایت، با وجود مخالفت بازیگران سنتی و نوظهور، بتواند همچنان به‌عنوان یکی از چشم‌اندازهای نظری آینده نظام بین‌الملل مطرح باشد.

دومین چشم‌انداز و روایت نظم بین‌المللی، بازگشت به نظم دوقطبی است. این نظم که از پایان جنگ جهانی تا فروپاشی شوروی بر نظام بین‌الملل حاکم بود، یکی از روایت‌ها و احتمالات نظری آینده نظام



بین‌الملل است. در شکل شماره (۶) موضع بازیگران سنتی و قدرت‌های نوظهور نظام بین‌الملل درباره این چشم‌انداز بررسی شده است.

شکل شماره (۶). ارزیابی نظر بازیگران درباره بازگشت به نظم دوقطبی در نظام بین‌الملل

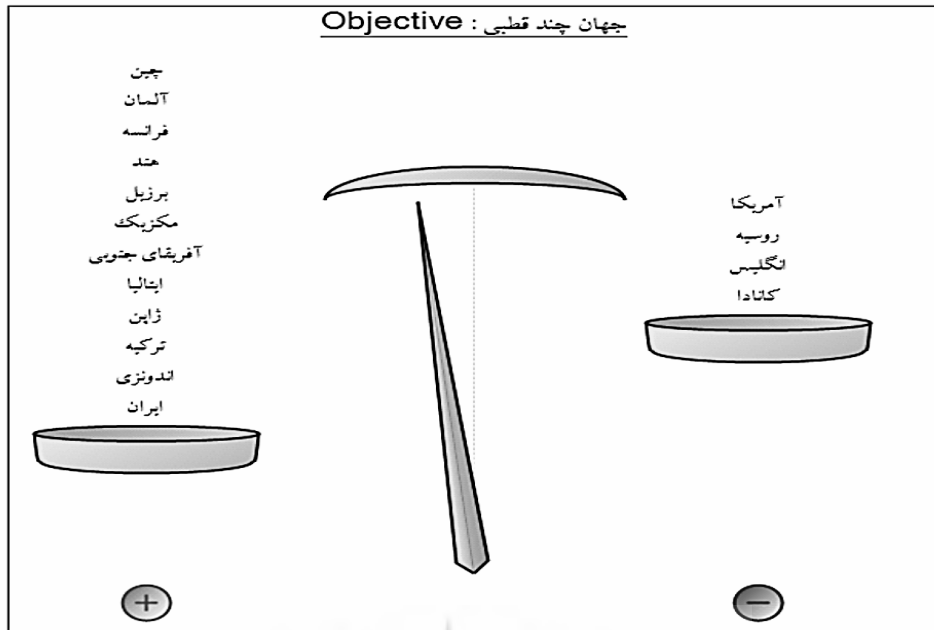


منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

خروجی داده‌ها نشان می‌دهد که بازگشت به نظم دوقطبی، به جز روسیه، برای سایر بازیگران سنتی و نوظهور نظام بین‌الملل، مطلوبیتی ندارد و مخالفت همه بازیگران سنتی و نوظهور نظام بین‌الملل را در پی دارد. این نظم به دلیل ایجاد محدودیت برای ایالات متحده آمریکا و تحمیل هزینه‌های سنگین به این کشور (مانند دوران جنگ سرد) با مخالفت آن‌ها روبه‌رو است و قدرت‌های نوظهور نیز بر این نظرند که این روایت، مانع نقش‌آفرینی استقلال‌خواهانه آن‌ها می‌شود؛ بنابراین، با آن مخالفتند.

سومین چشم‌انداز نظری برای آینده نظام بین‌الملل، روایت شکل‌گیری نظام چندقطبی است. شکل شماره (۷)، موضع قدرت‌های سنتی و نوظهور نظام بین‌الملل را درباره این چشم‌انداز از نظم نشان می‌دهد.

شکل شماره (۷). ارزیابی نظر بازیگران درباره چشم انداز نظم چندقطبی



منبع: داده‌های برگرفته از نرم افزار

بر پایه داده‌های شکل شماره (۷)، درباره این چشم انداز می‌توان گفت، بیشتر بازیگران نوظهور به استقرار نظم چندقطبی در آینده نظام بین‌المللی گرایش دارند و تحقق این راهبرد برای آن‌ها در دوران گذار در نظام بین‌الملل، اهمیت و اولویت فراوانی دارد. در مقابل، بازیگرانی مانند آمریکا، متحدان سنتی این کشور، و روسیه به دلیل کاهش نقش آن‌ها و توازن در نظم بین‌المللی، با تحقق این راهبرد مخالفند. چهارمین چشم انداز نظری از نظام بین‌الملل آینده، چشم انداز جهان چندمرکزی است. تحلیل داده‌های این نظم، بیانگر نوعی توازن در دیدگاه بازیگران درباره این چشم انداز است. قدرت‌های نوظهور نظام بین‌الملل به چشم انداز جهان چندمرکزی به عنوان یک فرصت ارزشمند برای نقش آفرینی بیشتر در محیط بین‌المللی نگاه می‌کنند؛ در حالی که برآیند نظر قدرت‌های سنتی و تعدادی از متحدان آن‌ها از این روایت، این گونه است که جهان چندمرکزی، سبب تنوع کنشگران، مرکزیت زدایی از قطب‌های قدرت، ایجاد محدودیت در برابر انحصارطلبی آن‌ها، و... خواهد شد.



منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

چشم‌انداز و روایت دیگری که برای آینده نظام بین‌الملل ارائه شده است، جهان بدون قطب است. خروجی داده‌های نرم‌افزار مکتور بر پایه دیدگاه‌های خبرگان، بیانگر این است که وزن مخالفان این چشم‌انداز، بیشتر از موافقان آن در بین قدرت‌های سنتی و نوظهور است. به نظر می‌رسد که نه تغییرات ساختاری و نه تغییرات هنجاری، که لازمه دگرگونی بنیادین در سطح سامانمندی نظام بین‌الملل است، در شرایط فعلی نظام بین‌الملل، رخ نداده است که بازیگران اصلی آن (دولت‌ها) را متقاعد کند که این چشم‌انداز از قابلیت اجرایی شدن برخوردار است. اگرچه ممکن است این الگوی نظم نیز مانند چشم‌اندازهای دیگر، برای تعدادی از قدرت‌های نوظهور و حتی دولت‌های دیگر جذابیت داشته باشد، اما تا تحقق عینی آن، فاصله بسیار زیادی وجود دارد. سلطه طولانی مدت خوانش اروپامدارانه و غرب‌محور بر روابط بین‌الملل، وجود رژیم‌های حقوقی و ساختارسازی‌های بین‌المللی‌ای که برای تثبیت سلطه قدرت‌های بزرگ در طول دهه‌های گذشته ایجاد شده است، و بسیاری از عوامل دیگر، مانع تحقق این چشم‌انداز نظم بین‌المللی در آینده می‌شود. هرچند در عصر جهانی شدن و خیزش جنبش‌های اجتماعی جدید در پارادایم سیاست فرهنگی، رخداد و تحقق هیچ چشم‌اندازی را نمی‌توان نادیده گرفت و ناممکن انگاشت. در شکل شماره

(۹)، مواضع بازیگران درباره این چشم‌انداز نشان داده شده است.

شکل شماره (۹). ارزیابی نظر بازیگران درباره چشم‌انداز جهان بدون قطب



منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

چشم‌انداز و روایت دیگری که برای نظم آینده بین‌المللی ارائه شده است، نظم جهان بدون غرب است. اگرچه این نظم می‌تواند برای بعضی از بازیگران مطلوب باشد، اما می‌توان این چشم‌انداز را در دسته سناریوهای بعید قرار داد. نهادینگی نظام بین‌الملل مدرن پس از قرارداد وستفالی، نتیجه حاکمیت و سلطه تعمیق‌یافته غرب بر ساختارهای بین‌المللی بوده است و نظام بین‌الملل مدرن، به سطحی از نهادینگی ساختاری و هنجاری رسیده است که تغییر ناگهانی و حتی تدریجی آن، تا دهه‌ها و حتی سده‌ها بعد، دوراز ذهن به‌نظر می‌رسد. اگرچه ممکن است مرکزیت قدرت نظام بین‌المللی، از غرب جغرافیایی به شرق جغرافیایی منتقل شود و قدرت‌های نوظهور بتوانند نظام بین‌الملل پساغربی را عینیت ببخشند، اما چنین کاری به این معنا نیست که در آینده نظام بین‌الملل، جهان غرب و قدرت‌های سنتی، که نقش زیادی در سیاست بین‌الملل، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، امنیت بین‌الملل، و... دارند، حضور نداشته باشند و کاملاً در حاشیه قرار بگیرند. در شکل شماره (۱۰)، نظر بازیگران درباره چشم‌انداز جهان بدون غرب نشان داده شده است.

شکل شماره (۱۰). ارزیابی نظر بازیگران درباره چشم‌انداز جهان بدون غرب



۶۱۷

سناریوهای آینده نظم
بین‌المللی بر پایه ساختار و
راهبرد بازیگران

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

چشم‌انداز دیگری که برای آینده نظم بین‌المللی ارائه شده است، چشم‌انداز و روایت جهان مناطق و به بیان روشن‌تر، نظم جهانی چندمنطقه‌ای است. تحلیل دیدگاه‌های خبرگان در نرم‌افزار، بیانگر دو مسئله مهم درباره این چشم‌انداز و روایت از نظم بین‌المللی است. مسئله نخست، گرایش قدرت‌های نوظهور به تحقق چشم‌انداز یادشده در آینده نظم بین‌المللی است. به نظر آن‌ها، منطقه‌گرایی‌ای که بر پایه اراده و تقاضای قدرت‌های بزرگ شکل بگیرد، می‌تواند به تعریف دستورکارها توسط بازیگران منطقه‌ای و محلی بینجامد. این شرایط به نوبه خود، سبب ایجاد مناطق جدید، شکل‌گیری گفتمان مشترک، و سرانجام، برقراری نظم عادلانه صلح‌آمیز و استقلال برای کنشگران منطقه‌ای خواهد شد. مسئله دوم، نگاه قدرت‌های سنتی به این چشم‌انداز است. به نظر آن‌ها، تشکیل ائتلاف‌های دو یا چندگانه، سبب تشدید روند همگرایی در مناطق می‌شود که دستاورد این روند، تقویت گفتمان‌های ضد سرمایه‌داری و فراوانی جریان‌ها و شنیدن صداهای حاشیه‌ای خواهد بود که الگوی مرکز-پیرامون، آن‌ها را به چالش می‌کشد و سرانجام، به کاهش سلطه فرهنگ سرمایه‌داری و برقراری توازن بین نیروها در نظام بین‌الملل می‌انجامد (Hassanvand and Esfandiari, 2018, 47-56). در شکل شماره (۱۱) مواضع بازیگران گوناگون درباره این چشم‌انداز و روایت از نظم بین‌المللی نشان داده شده است.

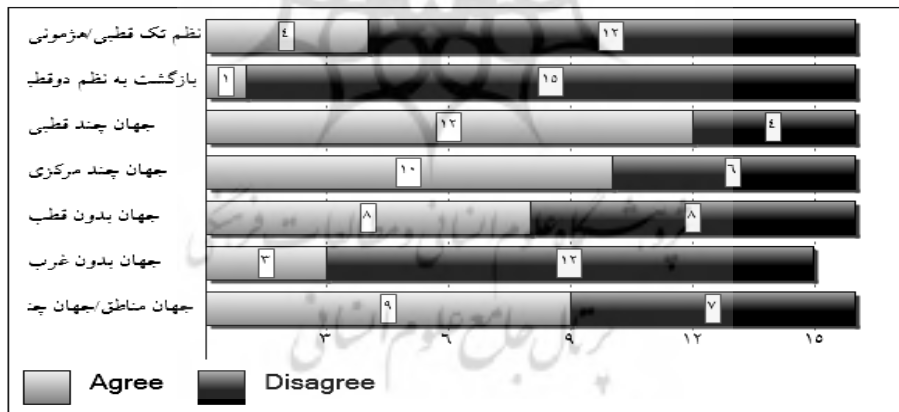
شکل شماره (۱۱). ارزیابی نظر بازیگران درباره چشم‌انداز جهان مناطق



منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

در مجموع، در این بخش می‌توان از طریق یک نمودار، دیدگاه‌های کنشگران را درباره تحقق چشم‌اندازها و راهبردهای هفت‌گانه به تصویر کشید. رنگ روشن، اصرار موافقان بر تحقق هر چشم‌انداز و روایت و رنگ تیره، اصرار و توان مخالفان برای عدم تحقق آن‌ها را نشان می‌دهد.

شکل شماره (۱۲). دلالت‌های کنشگر درباره اهداف ترسیم‌شده



منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

۳-۴. ارزیابی همگرایی و واگرایی بین بازیگران و بلوک‌های قدرت

در این بخش لازم است که برپایه خروجی داده‌های دو ماتریس (بازیگربازیگر) و (بازیگراهداف)، میزان همگرایی یا واگرایی بازیگران تحلیل شود. در گام نخست، براساس شکل شماره (۱۳)، همگرایی بین بازیگران، بررسی و ارزیابی شده است.

شکل شماره (۱۳). نقشه ارزیابی همگرایی بین بازیگران

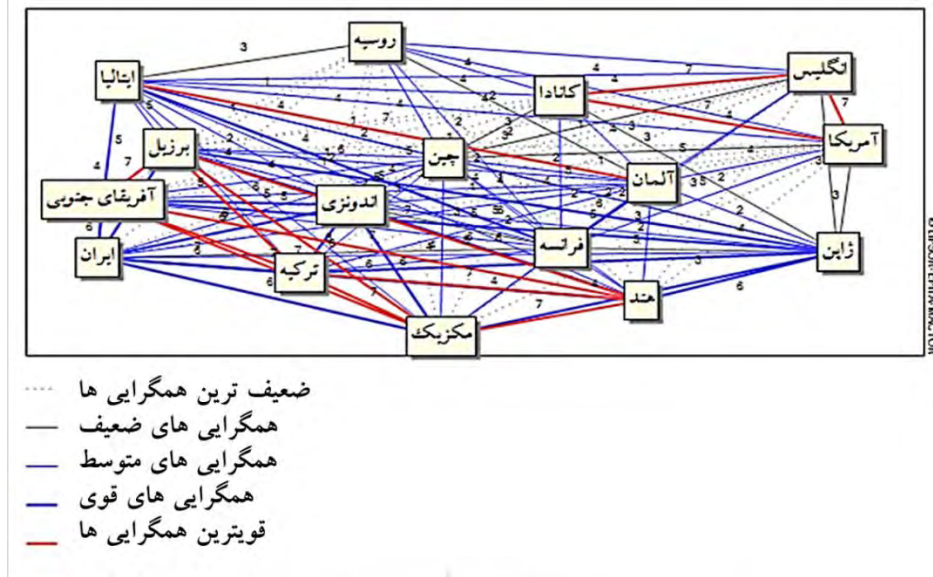


منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

درباره همگرایی بازیگران، چند نکته قابل تأمل وجود دارد. نکته نخست، بلوک قدرت آمریکایی و اروپایی است که تقریباً دیدگاه‌های مشترکی درباره آینده نظام بین‌الملل دارند و مایل نیستند که مرکزیت نظام بین‌الملل از غرب به شرق منتقل شود و این فرایند جابه‌جایی قدرت در میان قدرت‌های نوظهور رخ دهد. نکته دوم، همگرایی قدرت‌های اقتصادی نوظهور است. اگرچه این قدرت‌ها در یک دسته‌بندی قرار می‌گیرند، اما درباره درپیش گرفتن سیاستی یکپارچه در زمینه آینده نظم بین‌المللی، از هم گسسته‌اند؛ از یک سو، خواهان کسب سهم بیشتری در محیط بین‌المللی هستند و از سوی دیگر، ترس از فروپاشی ساختار و از دست دادن دستاوردهای اقتصادی در دوره شکل‌گیری نظم جدید، آن‌ها را بسیار محتاط کرده است. نکته سوم، درباره کنشگرانی مانند روسیه، چین، و ایران است. این سه کشور، دیدگاه‌های تجدیدنظرطلبانه‌ای درباره نظم بین‌المللی دارند، اما داشتن این دیدگاه تجدیدنظرطلبانه، لزوماً به معنای درپیش گرفتن سیاستی یکپارچه در مورد نظم آینده بین‌المللی نیست. هر سه کشور از جایگاه فعلی خود، ناراضی هستند، اما هر یک از آن‌ها نظم مطلوب و چشم‌انداز خاص خود را تعقیب می‌کند. در گرافیک

شماره (۱) همگرایی بازیگران به صورت شبکه‌ای نمایش داده شده است.

گرافیک شماره (۱). ارزیابی همگرایی بین بازیگران به صورت شبکه‌ای



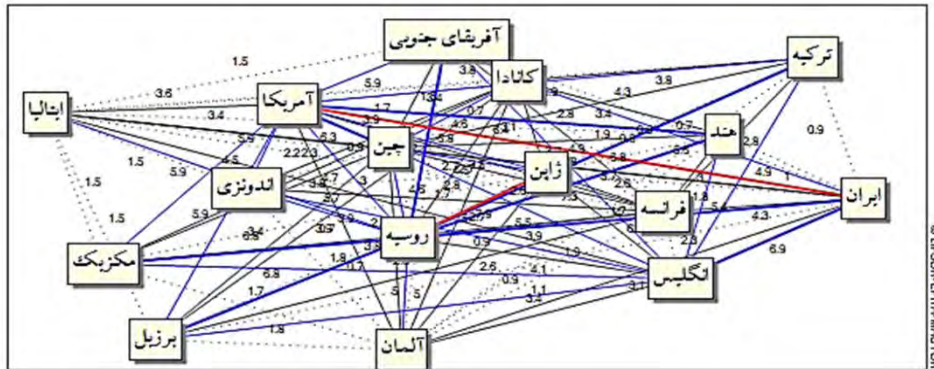
منبع: داده‌های برگرفته از نرم افزار



۴-۴. واگرایی بین بازیگران

تحلیل داده‌های واگرایی بین قدرت‌های سنتی و نوظهور در نظام بین‌الملل بر پایه خروجی‌های نرم‌افزار، تأییدکننده چند مطلب است. نکته نخست اینکه، اجماع مشخصی بر سر آینده نظم بین‌المللی میان کنشگران سنتی این محیط و قدرت‌های نوظهور وجود ندارد و هریک از بازیگران، در پی تحقق نظم مطلوب خود و تحمیل آن بر نظام بین‌الملل است. در واقع، تکلیف قدرت‌های نوظهور با نظام بین‌الملل فعلی و آینده، نامشخص است؛ بنابراین، به دلیل پیچیدگی محیط و اهداف، گذر از این شرایط دوران گذار و تثبیت یک الگوی نظم خاص نمی‌تواند به سرعت روی دهد. نکته دوم اینکه، وجود اختلاف نظر در میان قدرت‌های نوظهور، درباره تحقق چشم‌اندازهای آینده نظام بین‌الملل، کاملاً مشهود است؛ اگرچه ممکن است در طول زمان، همگرایی‌ها تقویت شود. نکته سوم اینکه، واگرایی ایران با ایالات متحده آمریکا بر سر آینده نظم بین‌الملل، به شدت تقابل‌جویانه است و هیچ نقطه اشتراکی درباره نظم بین‌المللی آینده، بین دو کشور دیده نمی‌شود. در گرافیک شماره (۲)، واگرایی بازیگران، نمایش داده شده است.

گرافیک شماره (۲). ارزیابی واگرایی بین بازیگران به صورت شبکه‌ای



- ضعیف ترین واگرایی ها
- واگرایی های ضعیف
- واگرایی های متوسط
- واگرایی های قوی
- قویترین واگرایی ها

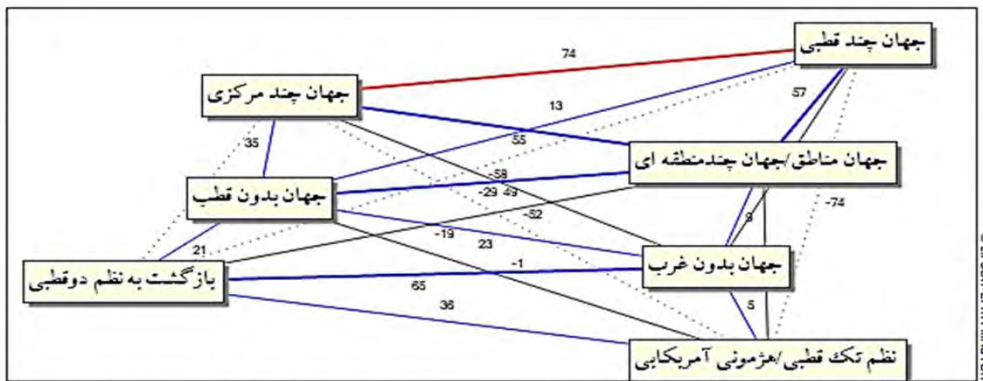
منبع: داده‌های برگرفته از نرم افزار

۴-۵. ارزیابی نزدیک اهداف

تحلیل و ارزیابی اهداف نزدیک بر پایه گرافیک شماره (۳) بیانگر این است که از مجموع دو ماتریس (بازیگر-بازیگر) و (بازیگر-اهداف)، بر پایه سه مؤلفه بیشترین توان اثرگذاری و نفوذ و اصرار بر تغییر، نزدیک‌ترین هدف در دسترس برای آینده نظام بین‌الملل، شکل‌گیری جهان چندقطبی در درجه نخست است. چشم‌انداز و روایت دوم قابل دسترس، جهان چندمرکزی است و سرانجام، چشم‌انداز سوم که در میان بازیگران، از اولویت برخوردار است، شکل‌گیری جهان مناطق یا جهان چندمنطقه‌ای است؛ هرچند نمی‌توان با قطعیت از وقوع هر یک از این چشم‌اندازها سخن گفت یا چشم‌اندازهای دیگر را کم‌اهمیت دانست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

گرافیک شماره (۳). ارزیابی فاصله اهداف بازیگران



- کوتاه ترین فاصله های شبکه ای
- فاصله های شبکه ای کوتاه
- فاصله های شبکه ای متوسط
- فاصله های شبکه ای طولانی
- طولانی ترین فاصله های شبکه ای

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

نتیجه گیری

در پژوهش حاضر، با بهره‌گیری از رویکرد آینده‌پژوهی و با استفاده از روش تحلیل ساختار و راهبرد بازیگران به این پرسش پاسخ داده شد که «براساس رویکرد و منافع قدرت‌های نوظهور در رقابت با قدرت‌های سنتی نظام بین‌الملل و با توجه به چشم‌اندازها و روایت‌های نظری از آینده محیط بین‌المللی، چه سناریوهایی را می‌توان برای این محیط ترسیم کرد؟» و «مطلوب‌ترین نظم موردنظر ایران در محیط بین‌المللی در حال حاضر چه نظمی است؟» برای پاسخ گویی به این پرسش از چارچوب نظری و نظریه‌های دوران گذار، قدرت‌های نوظهور، و چشم‌اندازهای نظری آینده نظم بین‌المللی بهره گرفته شده است. پس از شناسایی بازیگران در قالب دو گروه بازیگران سنتی (گروه بیست و جی هشت) و بازیگران نوظهور (در قالب گروه بریکس، ای هفت، و...) که همگی در زمره قدرت‌های سنتی و نوظهور و مدعی نظام بین‌الملل قرار می‌گیرند، پرسش‌نامه نخست، براساس ماتریس بازیگر-بازیگر تنظیم شد و در اختیار خبرگان قرار گرفت. در مرحله بعد، برپایه چشم‌اندازهای نظم بین‌المللی و دیدگاه صاحب‌نظران و دو نظم تجربه‌شده از ۱۹۴۵ تاکنون (دوقطبی) و (تک‌قطبی)، پرسش‌نامه ماتریس-اهداف نیز تنظیم شد و در اختیار خبرگان قرار گرفت. پس از به دست آوردن فراوانی، داده‌ها به صورت اعداد رند در محیط نرم‌افزار مکتور قرار گرفت و



نتایج آن در قالب نمودارها، شکل‌ها، و گرافیک‌هایی ارائه شد که به تفسیر آن‌ها پرداخته‌ایم. در یک جمع‌بندی راهبردی کلی می‌توان گفت:

تغییرات نظم بین‌المللی آینده، تدریجی و تکاملی است و به‌همین دلیل، ممکن است فرایند شکل‌گیری نظم جدید بین‌المللی نیز به دلیل فرایند گذار ناقص، طولانی شود. اگرچه وقوع تحول انقلابی از طریق جنگ هژمونیک می‌تواند به تغییر سریع در نظم بین‌المللی منجر شود، اما هیچ‌یک از بازیگران، به دلیل تجربه جنگ‌های خسارت‌بار جهانی اول و دوم، خطر استقبال از جنگ هژمونیک را نخواهند پذیرفت؛ ترجیح قدرت‌های نوظهور و حتی برخی از قدرت‌های سنتی که خود را شایسته کسب جایگاه بهتر و نقش آفرینی برجسته‌تر در محیط نظام بین‌المللی می‌دانند، گذر از دو نظم تجربه‌شده دوقطبی و تک‌قطبی هژمونی است. بازگشت به این شکل از نظم‌های تجربه‌شده، هم توجیه عقلانی و اقتصادی‌ای برای بازیگران سنتی و نوظهور ندارد و هم شرایط سیاست جهانی و تغییرات شتابانی که در دوران گذار در محیط بین‌المللی شکل گرفته است، این الگوی نظم‌ها را نمی‌پذیرد؛

یکی از دلایل وقوع دوران گذار در نظام بین‌الملل، خلأ اقتدار برتر و تلاش بازیگران نوظهور و کنشگران متنوع محیط بین‌المللی برای حاکم کردن چشم‌انداز و خوانش موردنظر خود بر نظام بین‌الملل است. حاکم شدن هر چشم‌اندازی، اقتضاهای ویژه‌ای داشته و به همگرایی و واگرایی بازیگران درباره این چشم‌انداز و روایت، توان بازیگران، نفوذ و اصرار آن‌ها برای تغییر، و... بستگی دارد. مطلوب‌ترین و دردسترس‌ترین چشم‌اندازها برای آینده نظم بین‌المللی آینده، برپایه کنشگری قدرت‌های سنتی و نوظهور را می‌توان شکل‌گیری جهان چندقطبی، جهان چندمرکزی، و جهان مناطق دانست. اگرچه وقوع چشم‌اندازهای دیگر نیز امکان‌پذیر است، اما همگرایی کنشگران برای تغییر با این سه چشم‌انداز، هماهنگی بیشتری دارد.

جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان قدرت نوظهوری که ظرفیت‌ها و الزامات ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی، و قدرت هنجاری و معنایی ویژه‌ای برای نقش آفرینی در نظم بین‌المللی آینده و همچنین، دیدگاه‌های تجدیدنظرطلبانه‌ای در مورد ساختار نظم بین‌المللی دارد، مانند بازیگران دیگر، در پی دستیابی و عنایت‌بخشی به نظم بین‌المللی مطلوب موردنظر خویش است. اگرچه این نظم، دارای ویژگی‌هایی مانند خداواری، اخلاق محوری، عادلانه و قانونمند بودن برای دستیابی به صلح پایدار است، اما تحقق آن نیز، الزاماتی خواهد داشت. منافع ملی ایران در نظام بین‌المللی، مانند همه قدرت‌های نوظهور، در وجود چشم‌انداز جهان چندقطبی، چندمرکزی، و جهان مناطق، بهتر از نظم‌های تجربه‌شده پیشین تحقق خواهد



یافت؛

چنانچه بازیگران نوظهور نظام بین الملل در کنار معترضان به وضع موجود آن، بخواهند فرایند دوران گذار و آفرینش نظم جدید را تسریع کنند، ناگزیر خواهند بود ضمن دستیابی به یک چشم انداز نظری یکپارچه و مورد اجماع، برای ساختار سازی های لازم، از جمله ایجاد بلوک های قدرت در قالب سازمان های منطقه ای و در راستای همگرایی بیشتر و انباشت قدرت در قالب آن ساختار جدید اقدام کنند. در عین حال این قدرت های نوظهور باید ملاحظات و مقاومت های کنشگران سنتی برای مقابله با هر گونه تغییری در نظم بین المللی آینده را نیز محاسبه کنند.

References

- Asadi, A. (2014). Applied Theories in Predicting the Future. *Futurology from Theory to Application: Exploration of Methods*. Compiled by Ebrahim Hajiani, Tehran: Institute of Humanities and Social Studies, University Jihad. [In Persian].
- Bendahan, S. & Giovanni, C. (2003), Multi-Issue Actor Analysis: Tools and Models for Assessing Technology Environments. *Journal of Decision Systems*, 12(4).
- Burchill, S. (2005). *The National Interest in International Relations Theory*. New York: Plagrave Macmillan.
- Buzan, B. & Lawson, G. (2013). *The Global Transformation : The Nineteenth Century and the Making of Modern International Relations*. Princeton: Princeton University Press .
- Ghasemi, F. (2020). Theory of Complexity-Chaos and War in International Relations. Tehran: University of Tehran Press. [In Persian].
- Ghavam, S.A.A., Bahrami, S. (2020). *Global Governance from Theory to Practice: The New Global Governance of New Governments and Governing Institutions in the Central Building*. Tehran: Center for Political Studies, Ministry of Foreign Affairs. [In Persian].
- Glenn, J. C., Gordon, T. (2015), *Futurology Reference*. Translated by Abuzar Seifi Kalestan, Tehran: Farhikhtegan Publications, Baqiyatallah University of Medical Sciences.
- Godet, M., & Durance, P. (2011). Strategic Foresight for Corporate and Regional Development. DUNOD–UNESCO–Fondation Prospective et Innovation, Paris. Udwardia, F. E. and Trifunac, M. D., (1973), "Ambient Vibration Test of Full Scale Structures," Proc. of the 5th World Conf. On Earthquake Engineering, Rome, pp 69-74.
- Godet, M. (2006). *Creating Futures: Scenario Planning as a Strategic Management Tool*. Translated by Adam Gerber and Kathryn Radford, London: Economica Ltd
- Hassanvand, M, Esfandiari, M. (2018), New World Order and Transformation in the New Regionalism. *Foreign Relations Quarterly*, 10(40). [In Persian].
- Hurrell, A. (2006). Hegemony, Liberalism and Global Order: What Space for Would-be Great Powers?. *International Affairs*, 82, 1.
- Hurrell, A. (2007). One World? Many Worlds? The Place of Regions in the Study of International Society. *International Affairs*, 83, 1.
- Hutchings, K. (2010). *Global Ethics: An Introduction*. London: Polity Press.
- Ilgen, T. L., (2003). Reconfigured Sovereignty: Multi-Layered Governance in the Global



۶۲۴

پژوهش نامه ایرانی
سیاست بین الملل،
سال ۱۲، شماره ۱، شماره
پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان
۱۴۰۲

- Age. Aldershot, Ashgate.
- Jarvis, R., Badie, B., Waltz, K. and others (2020). *The Next Western World? Unilateralism, Multilateralism and the Future of the World Order*. Translated by Ali Ismaili Ardakani et.al., Abrar Contemporary Institute, Tehran. [In Persian].
- Judt, T. (2005). *Postwar: A History of Europe Since 1945*. New York: Penguin Books.
- Kupchan, C. A. (2012). *No one's World: The West, the Rising West and the Coming Global Turn*. Oxford University Press, p.184.
- Luttwak, E. (1990). From Geopolitics to Geoeconomics: Logic of Conflict, Grammar of Commerce'. *The National Interest*, 20, 17-23.
- Hall, M., & Thaddeus Jackson, P. (2007). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of "Civilizations" in International Relations*. New York: Palgrave Macmillan.
- Nolte, D. (2010). How to Compare Regional Powers: Analytical Concepts and Research Topics. *Review of International Studies*, 36.
- Osiander, A. (2001). Sovereignty, International Relations, and the Westphalian Myth. *International Organization*, Vol. 55: 2.
- Rosenberg, J. (2005). Globalization Theory: A Post Mortem. *International Politics*, Volume 42, 2-74.
- Shaw, M. T., Cooper, A.F. & Antkiewicz, A. (2007). Globaland/or Regional Development at the Start of the 21st Century? China, India and (South) Africa. *Third World Quarterly*, 28, 7.
- Sheihan, Michael (2009). *International Security*. Translated by Seyed Jalal Dehghani Firoozabadi. Published by the Research Institute for Strategic Studies. In Persian.
- Smith, S. (2000) The Discipline of International Relations: Still an American Social Science?. *British Journal of Politics and International Relations*, 2 (3) 374-402.
- Soleimanpour, H. & Molaei, E. (2013). Emerging Powers in the Past of the International System. *Quarterly Journal of Foreign Relations*, 4(1). [In Persian].
- Tabatabai, M. & Bahrami, Z. (1397), Continuation of the Era in the International System. *Foreign Policy Quarterly*, 22(2). [In Persian].
- Tickner, A.B. and Wever, O. (2009). *International Relations Scholarship around the World*, London: Routledge.
- Wallerstein, I. (2007). Precipitate Decline: The Advent of Multipolarity. *Harvard International Review*, 29(1), 50-56.
- Walt, S. M. (2011). The End of the American Era. *The National Interest*, (116), 6-16.
- Weber, S., et.al. (2007). A World Without the West. *The National Interest*, July/August 2007, pp. 23-30.
- Weiss, Th. G. (2009). What Happened to the Idea of World Government?. *International Studies Quarterly*, 53.2, 253-271.
- Wolf, M. (2001). Will the Nation State Survive Globalization?. *Foreign Affairs*, 80/1, 187-190.
- Zakaria, F. (2014). *The Post-American World*. Translated by Ahmad Azizi. Tehran: Hermes Publishing. [In Persian].
- Zarif, M. J., Sajjadpour, S.K. & Molaei, E. (2017). *The Transition of International Relations in the Post-Western World*, Tehran: Center for Political and International Studies. [In Persian].